



# خبرنامه

اصفهان  
کتابخانه اسان  
کانون وکلادادستر

فروردین ۸۶

## اصفهان ۱۹

با آگاهی از:

دکتر حسن پوریافرانی، کامران پورجوهری، دکتر بهروز تقی خانی،  
فرهاد جعفری، دکتر حسین همت کار، علی راستی، دکتر غلامرضا طبرانیان،  
محمدرضا محمدی جرقویه ای و علی نوریان

# فهرست مطالب

## پادداشت

دکتر بهروز تفی خانی؛

۲ ..... وظیفه اصلی وکیل دادگستری .....

## حالات

دکتر غلامرضا طیراتیان؛

۶ ..... جشن استقلال یا غم استقلال .....

دکتر حسن پوریافرانی؛

۹ ..... میزان تخفیف مجازات حبس در حقوق کیفری ایران .....

کامران پورجوهری؛

۱۳ ..... سخنی درباره استقلال وکیل و استقلال کانون وکلاء .....

علی نوریان؛

۱۷ ..... (۱) پیرامون لایحه حمایت خانواده .....

۱۹ ..... (۲) راه کارهای کاهش اطاله دادرسی و بهبود روند رسیدگی در دعاوی خانواده .....

علی راستی؛

۲۲ ..... نگاهی به قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای .....

دکتر حسین همت کار؛

۲۹ ..... مرور زمان در مجازات های تعزیری .....

فرهاد جعفری؛

۳۲ ..... درحاشیه نامه وکلای دادگستری شیراز .....

## ضمیمه

محمدرضا محمدی جرقویه ای؛

۳۷ ..... مشاوره حقوقی تلفنی .....

## وظیفه اصلی وکیل دادگستری

دکتر بهروز تقی خانی  
(وکیل دادگستری)

تقریباً یک سال پیش از اعلان مشروطیت، جماعتی از اشرار ترکمنستان، به چادرنشینان حوالی قوچان حمله کردند. ۱۲ نفر را کشتند و ۶۲ زن و دختر را به اسارت گرفتند و برای فروش به عشق آباد بردند.

پس از اعلان مشروطیت و در اولین دوره ی مجلس ملی، مسأله ی مجازات عاملین واقعه به میان آمد و سالار مخم - حکمران بجنورد - متهم شد به «دعوت تراکمه به خاک قوچان به جهت نهب و غارت اهالی». در آن وقت چون هنوز قوانین «اصول تشکیلات عدلیه» و «اصول محاکمات» و غیره، وضع نشده بود، خود مجلس کار را دنبال کرد. بعداً هیأت استنطاقیه ای تشکیل شد، و رئیس هیأت که «شامزاده عبدالحسین میرزا فرمان فرما وزیر عدلیه ی اعظم» بود، ظاهراً به ملاحظه ی عدم فرار و در باطن زیر فشار افکار عمومی «سالار مشارالیه را در یکی از حجرات عدلیه توقیف فرمود».

میرزا احمدخان حیدری، یکی از وکلای عدلیه ی آن زمان، که وکالت سالار مخم را پذیرفته بود، به بازداشت موکل اش اعتراض کرد و به «وزارت جلیله ی عدلیه ی اعظم»، لایحه ای نوشت با این مقدمه:

«... مقصود بنده از قبول این وکالت، حمایت از شخص سالار مخم که در این واقعه مقصر به قلم رفته نیست. بلکه امیدوارم علم و انصاف جنابعالی و سایر آقایان تصدیق خواهند فرمود که تکلیف وکیل در حضور قاضی قضیه، کشف حقیقت واقعه و حفظ حقوق است و از همین راه است که در محاکمات تمام دنیا به جهت جانی و مظلوم، وکیل حقوق دان باید وکالت نماید تا از این مباحثه ی آن ها، قاضی قضیه بتواند بدون اشتباه، حقیقت مطلب را فهمیده حکم را به حقانیت بکند و امروز که بحمدالله از دولت مشروطه مملکت ایران

صاحب محکمه به عدل شده بر هر فردی از افراد لازم است که همت بر این بگمارد که نواقص قضاوت در محاکم مدنی مملکت روز به روز کم شده و به زودی انشاءالله تکمیل شود. این مقصود هم حاصل نمی‌شود مگر این که به طوری که در میان ملل متمدنه معمول است در قضاوت خانه‌ها مدعی و مدعی علیه، حفظ حقوق خود را به ارباب علم حقوق تفویض کنند. این است برای این که تاکنون در مملکت ما این ترتیب محاکمه معمول نبوده است این بنده قبول کرده که نمونه‌ی مرافعه‌ی صحیح را در پیش قاضی به اینای وطن عرضه بدهد و اما تشخیص حق از باطل و گناه از ثواب مربوط به وکیل نیست، آن، بسته به احساسات قلبیه‌ی قاضی عادل منصف است.<sup>۱</sup>

لایحه‌ی میرزا احمدخان نیاز به توضیح ندارد، جز این که: در آن زمان، نه قانون اصول تشکیلات عدلیه به تصویب رسیده بود، نه قانون اصول محاکمات و نه قوانین دیگر. بنابراین اگر میرزا احمدخان حیدری گفته باشد - که گفته است: «تکلیف وکیل در حضور قاضی قضیه، کشف حقیقت واقعہ ... است»، نقلی نیست. اما امروزه با وجود آئین دادرسی و قوانین دیگری که مقامات قضایی مکلف و متعهد به اجرای آن‌ها هستند، دیگر نمی‌توان گفت «تکلیف وکیل در حضور قاضی قضیه، کشف حقیقت واقعہ» است. «کشف حقیقت واقعہ» را، از دادسرا انتظار باید داشت، نه از وکیل دادگستری. حتی اگر وکیل دادگستری، علم به مجرمیت موکل اش داشته باشد، حق ندارد با دادسرا یا دادگاه همکاری کند و بر علیه موکل حرفی بزند یا اطلاعاتی را که به ضرر موکل است در اختیار مقامات قضایی بگذارد. او، حافظ حقوق موکل است نه یار و یاور قاضی در «کشف حقیقت واقعہ». وظیفه‌ی او - بر فرض عالم بودن به مجرمیت موکل - این است که ببیند دلیلی که مقامات قضایی بر مجرمیت موکل اش اقامه کرده اند، آیا به روش صحیح و بی طرفانه و با رعایت آئین و مقررات دادرسی فراهم شده تا اعتبار داشته باشد؟ آیا قانون گذار، آن دلایل را بر مجرمیت متهم کافی می‌داند؟ و ...

وظیفه‌ی وکیلی که به مجرمیت موکل اش علم دارد، این‌ها است، نه «کسک کردن به قاضی برای کشف حقیقت واقعہ» یا «با اقداماتی مزورانه

۱- نقل از: محمد نقی دامغانی به «چهره‌ی درخشان اولین وکیل دادگستری در اولین محاکمه‌ی پس از مشروطیت»، مجله‌ی حقوق مردم، شماره‌ی ۲۸، (تابستان ۱۳۵۱)

و غیرقانونی، مانع از کشف حقیقت واقعه شدن، یا «با اعمال طرفداری کشف حقیقت واقعه را به تأخیر انداختن»، و مانند این ها.

لابد خواهید گفت: از لایحه ی میرزا احمدخان حیدری، بر می آید که او، سالار مخم را در ماجرای حمله ی ترکمان ها به قوچان، بی گناه می دانسته و چنین می پنداشته که اگر حقیقت واقعه، کشف شود، موکل اش تبرئه خواهد شد. از این رو است که می گوید:

«تکلیف و کیل در حضور قاضی قضیه، کشف حقیقت واقعه ... است. می دانم. عبارتی که میرزا احمدخان گفته و نوشته، فقط به خود او و به موکل اش و به اتهام منتسب به موکل اش، بر می گردد و به وظیفه ی اصلی و اساسی و کیل دادگستری که باید از مجاری قانونی، مدافع کامل حقوق موکل اش باشد، ربطی ندارد. اما من به در می گویم دیوار بشنود و دیگر، انتظار بی جا از کیل دادگستری نداشته باشد و از او نخواهد در «کشف حقیقت واقعه» یار و یاور قاضی باشد. وکیل باید در اجرای صحیح قانون به قاضی کمک کند- که می کند، ولی حق ندارد جای قاضی بنشیند. یا با سوءاستفاده از اعتماد موکل اش «جاسوس دوچاقبه» بشود.

حتی در کشور سابق اتحاد جماهیر شوروی که وکیل دادگستری «معاوضه قاضی و خدمتگزار حاکمیت سوسیالیستی» تلقی می شد و وکلاء هم، چنین نگاهی به وکالت داشتند، وظیفه ی وکیل «کشف حقیقت واقعه» نبود. فقط، اگر به مناسبت انجام وظیفه ی وکالتی اش، به اطلاعات مرتبط با امنیت کشور دست می یافت، مکلف بود آن را به اطلاع مقامات مسؤول برساند.

حالا را نمی دانم. شاید در روسیه یا کشورهای دیگر جدا شده از کشور سابق شوروی، هنوز هم وکلاء، در مواردی مجبور به همکاری با قاضی، برای «کشف حقیقت واقعه» باشند، شاید هم نباشند. نمی دانم. اما، می دانم، لااقل در کشور خودمان- ایران- هیچ وقت وکلاء، چنین وظیفه ای نداشته اند و ندارند. می گویند نه! نگاه کنید به ماده ی ۳۰ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵/۱۱/۲۵ و بند ۲ ماده ی ۸۱ آئین نامه ی لایحه ی قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب آذرماه ۱۳۳۴ و ماده ی ۶۴۸ قانون مجازات اسلامی و به «امنیت قضایی عادلانه برای همه» مذکور در بند ۱۴ از اصل سوم قانون اساسی، و این که بدون شرکت وکیل مورد اعتماد متهم در دادرسی، ادعای «ایجاد امنیت قضایی عادلانه» فریب است و این نکته ای نیست که حاجت به بیان داشته باشد. ■

# مقدمات

- جشن استقلال یا غم استقلال
- میزان تخفیف مجازات حبس در حقوق کیفری ایران
- سخنی درباره استقلال و کیل و استقلال کانون و کلاه
- پیرامون لایحه حمایت خانواده
- راه کارهای کاهش اطالة دادرسی و بهبود روند رسیدگی در دعاوی خانواده
- نگاهی به قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت و ...
- مرور زمان در مجازات های تعزیری
- درحاشیه نامه وکلای دادگستری شیراز



## جشن استقلال یا غم استقلال

دکتر غلامرضا طیرانیان (وکیل دادگستری - تهران)

در آن روزگار که مردم ایران در عقب کشورهای مترقی جهان متوقف مانده و حسرت توسعه‌ی زندگی خویش را در دل داشتند، پهلویان بر مقدرات کشور ایران حاکم شدند. آن‌ها همه‌ی قدرت و تمامی نعمت‌ها و امتیازات را برای خود و خاندان خویش می‌خواستند. از آن‌جا که ادعای نو ساختن ایران و زندگی ایرانیان را شعار سیاست کشور و حکومت خود قرار داده بودند و در بسیاری امور به تقلید از ممالک راقیه می‌پرداختند و در آن ایام وجود وکیل و وکالت دادگستری نشانه‌ی ترقی و تعالی جوامع بشری بود، ناگزیر تأسیس وکالت را نیز که وجودش برای جامعه ضرورت داشت پذیرفتند.

وزارت عدلیه تشکیل شده بود. قضات حکومت بر مسند قضا نشسته بودند. دعاوی مطرح گردید. جامعه‌ی ایرانی نیز جای خالی شخصیتی را در این میان احساس می‌کرد، شخصیتی که با تحصیل علم، انسان و روابط فراوان و پیچیده‌ی او را در تمامی ابعاد زندگی به خوبی بشناسد. مرز حقوق و تکالیف را بداند و با برخورداری از شجاعت و تقوی در تقابل و تعارض مردم با مردم و مردم با حکومت به میدان بیاید و در جدال ضعیف و قوی با سلاح قانون و ایمان به حمایت از ستم‌دیدگان برخیزد. از قوی نهراسد و جز صدای حق صدایی نشنود.

این‌گونه شد که نام وکیل را بر این شخصیت نهادند. نه از آن جهت که وکالت نیابت از موکل است، که این واژه در فرهنگ مردم مسلمان ایران به معنای مراقب و حافظ و حامی بود. وکیل به نیابت به عدلیه می‌رفت تا به جانشینی موکل سخن گوید، ولی او با موکل خویش عقد حمایت، عقد دادخواهی، عقد فداکاری و از خودگذشتگی منعقد می‌کرد. که:

خداوند دو عالم خود وکیل است  
که او ناصالحان را در کمین است

حکومت وکیل را تحمیل پذیرفت ولی از محبوبیت و مقبولیت چنین شخصیتی در جامعه و استقبال مردم از او سخت بیمناک بود. متفکران مزدور حکومت این‌گونه چاره‌اندیشیدند که از وکیل در نزد مردم چهره‌ای نامطلوب و زیاده‌خواه بسازند و وکیلان را با مفهوم و معنای استقلال آشنا نکنند و با این قصد سوء بود که وکالت را تابع عدلیه کردند. خود به وکیل جواز اشتغال دادند تا او را بیایند که خطری برای قوی نباشد و وکیل نیز خود زیان و قلم را به مرزهای ممنوعه نزدیک نکند و پیش از این که او را بترسانند او خود از عاقبت کار خویش بهراسد و موکل را فدای جان و سفره‌ی خود نماید.

ناگهان رادمردی از مردان غیور و وطن‌دوست ایران غبار عمیقی را شکافت که فضای علم و صنعت و آزادی ایران را تیره کرده بود. او خود اهل عرصه‌ی اجتماع و علوم انسانی و مردی جسور و وارسته بود. به شدت از جای برخاست. او قدرت را متعلق به مردم می‌دانست نه پهلویان غاصب. او هر نعمت و امتیازی را برای سعادت هم‌وطنان خویش می‌خواست و آرزو داشت کشور ایران در صف ممالک مترقی جهان درآید.

او در فرآیند عدالت و اجرای قوانین از شأن و قداست وظیفه‌ی وکیل دادگستری در سطح جهان آگاه بود و می‌گفت وکیل دادگستری آن‌گاه از عهده‌ی وظیفه‌ی مقدس خود برخوردار است که از هرگونه تعرض قوای کشور و صاحبان آشکار و پنهان اقتدار مصون باشد و این هدف تأمین نخواهد شد مگر این که اداره‌ی وکالت به دست مدیرانی باشد که جامعه‌ی وکالت خود آزادانه و بدون مداخله‌ی دیگران آنان را برگزینند. او عقیده داشت تنها با اعطای استقلال به کانون‌های وکلای دادگستری است که وکیل جز از قانون از دیگری فرمان نخواهد برد پس باید با سلاح استقلال وکیل را به میدان مبارزه‌ی حق و ناحق روانه کرد و اگر استقلال کانون‌های وکلای دادگستری مخدوش شود، وکیل دادگستری به عنصری زبون، محافظه‌کار و عافیت طلب تبدیل می‌شود و زیان او برای حق و عدالت و مردم بیش از نفع او خواهد بود. این گونه شد که به همت آن مرد بزرگ تاریخ معاصر ایران در هفتم اسفند سال ۱۳۳۲ شمسی لایحه‌ی استقلال کانون وکلای دادگستری به تصویب رسید و به کانون‌ها استقلال و شخصیت حقوقی اعطا نمود. روانش شاد و نامش پایدار. همه او را بهتر و بیشتر از من می‌شناسند و نیاز به معرفی او نیست که معرف باید اجلی از معرف باشد و من در برابر او از چنین برتری برخوردار نیستم. وکلای دادگستری ایران هر ساله این روز را به یاد او و استقلال کانون‌های وکلای دادگستری جشن می‌گیرند.

قریب ۲۴ سال وکالت از فراز و نشیب‌های پرمخاطره و با حاکمیت قانون و استقلال کانون از دریای طوفانی گذشت. وکیل دادگستری بارها در دفاع از معارضین حکومت و متهمان سیاسی و در راه انجام وظیفه‌ی خویش از پهلویان زیان‌ها و صدمات فراوانی را به جان پذیرفت، ولی هیچ‌گاه در راه هدف متوقف نشد. همچنان مقاومت کرد تا ایرانیان خسته از شکنجه و ستم، پهلویان را از ایران عزیز بیرون راندند.

وکیل دادگستری خشنود از استقلالی که قانون برای او به رسمیت شناخته بود، معاندین نیز رفته بودند، جان تازه‌ای یافت. ولی این خشنودی دیری نپایید. به او خبر دادند که اسناد و مدارک هویت کانون و وکالت دادگستری را از عدالتخانه بیرون افکنده‌اند. وکالت سرگردان شد. هنوز از این مصیبت آرام نگرفته بود، باز به او گفتند قانون استقلال را نیز نقض و حق انتخاب مدیران کانون را از وکیلان سلب کردند و خود برای اداره‌ی کانون مدیرانی انتصابی گماردند.

سال‌ها با غم و اندوه از دست دادن استقلال سپری شد، اگرچه وکالت به بستر بیماری رفت، ولی تا مردم به وکیل مستقل و شجاع نیاز دارند وکالت زنده می‌ماند و با تلاش و مقاوت و صبر و شکیبایی استقلال خود را مطالبه می‌کند. جهان نیز آنان را ملامت کرد تا ناگزیر شدند بار دیگر به وکلای دادگستری اجازه دهند از بین اعضای جامعه‌ی وکالت، خود مدیران کانون را انتخاب کنند اما نه آزادانه.

و این گونه بود که قانون کیفیت اخذ پروانه‌ی وکالت دادگستری از تصویب گذشت و آنان که معتقد بودند اگر جامعه‌ی وکالت در استقلال خود پایدار بماند توان توقف و مراقبت از او را ندارند، ناگزیر در آن قانون تمهیداتی اندیشیدند که وکلای دادگستری باید مدیران خود را از بین افرادی برگزینند که مطابق معیارهای آن‌ها صالح و بی‌خطر شناخته و معرفی شوند و گفتند کارآموزان وکالت یعنی وکلای آینده را باید به آن تعداد پذیرند که ما می‌گوییم و جمعی تعداد کارآموزان را تعیین کنند که از دو قاضی و یک وکیل تشکیل شود و کانون وکلای دادگستری در انتخاب تعداد کارآموزان همواره در اقلیت باشد و هیچ‌گاه حاضر نشدند کارآموزان وکالت را در تعدادی وسیع پذیرند که دستاویزی برای شعار اشتغال زائی به دست





معاندین ندهند. تعیین تعداد و حوزه‌ی کانون‌ها را خود در اختیار گرفتند و کانون‌های بزرگ را تجزیه کردند تا احساس قدرت نکنند. با این همه وکلای دادگستری همچنان احساس استقلال می‌کردند و چون جامعه به عظمت و نقش حیاتی وکالت پی برده بود و برای وکیل دادگستری حرمت و اقتدار معنوی قائل بود، باید این حرمت و عظمت را به هر قیمت شکست اگر چه به تأسیس نهادی در موازات با کانون‌های وکلای دادگستری ناگزیر منجر شود که سال‌ها تجربه، زبان سازمان‌ها و نهادهای موازی را در کشور نشان داده و بر ملت ایران زبان فراوانی را تحمیل کرده است!

وکالت دادگستری آمیزه‌ای از علم و شجاعت و تقوی و نشاط برای احقاق حقوق ستم دیدگان است و استقلالی که حتی اگر آن را به حکم قانون از وکیل بگیرند همچنان وکیل در درون خود به حکم فطرت و ضرورت استقلال ذاتی وکالت را احساس می‌کند. باید وکالت را از درون نیز گام به گام تخریب نمود تا حرمتی برای وکالت در فضای مردمی باقی نماند، جامعه‌ی وکالت را باید با ورود افراد فاقد صلاحیت علمی از اوج به زیر آورد. اگر وکیل دادگستری در اشتغال و زندگی خود دچار سخنی و انزوا شود و نان و نامش در اختیار دیگری باشد شجاعتی نیز برای او باقی نخواهد ماند و چون علم و شجاعت را از او گرفتند از تقوایش نیز بهره‌ای نخواهد برد و نشاط شغل وکالت را نیز از دست خواهد داد.

آورده اند: حاکم سرزمین یمن از سلامت و صلابت مردم سرزمین خویش سخت بیمناک بود نه روز آسایش داشت و نه شب آرامش. اندیشمندان سرسپرده به او گفتند، طبیعی حاذق ولی آزمند را می‌شناسند که او از دیار حجاز رانده شده است. او نفع خویش را در کثرت بیماران می‌جوید او را بیاورید خود می‌داند چه کند. او را آوردند و به دستور او بر تعداد شیرفروشان شهر بیافروند و شیرفروشان به فرمان طیب حجازی هر روز ۱۸۷ دلو آب آلوده بر شیر که غذای فقیران بود افزودند دبری نپائید که مردم یمن همه بیمار شدند و این گونه بود که تعداد پرستاران نیز رو به فزونی گذاشت. آن حاکم یمنی و آن طیب حجازی هر دو به مراد دل خویش رسیدند و بر مردم نیز منت گذاردند که دسترسی شما را بر شیر ارزان فراهم ساختیم و بیکاران شما را نیز به شیرفروشی و پرستاری گماشتیم.

کانون وکلای دادگستری واقع گرا، در آن چه پیش آورده اند و برای توقف و تعطیل آن نهاد موازی، شایسته است تعداد رو به فزونی وکیلان شش ماهه نهاد موازی را به درون خود بپذیرد تا این بی‌تفصیران پس از عبور از دوره‌ای آموزش علمی و عملی به جمع وکلای پایه یک دادگستری کشور بیوندند و برای اشتغال‌زایی نیز به هر تعداد که نیاز جامعه باشد متقاضیان حرفه‌ی وکالت را بپذیرا شوند. ولی اندیشه‌ای دیگر در راه است که عالمان و صاحبان تجربه را به گروه نوآموزگان تازه وارد ملحق سازند تا قانون استقلال کانون‌های وکلای دادگستری بی‌موضوع و متروک گردد و کسانی را نیز با خود همراه کردند تا طرحی با فوریتی مضاعف ارائه کنند که عالی را تابع تالی سازند. ولی مجلسیان در مسند عقل و درایت نشسته اند و چون از اهداف طرح آگاه شدند حتی بررسی آن را نپذیرفتند و طرح را از دستور کار خارج ساختند.

وکلای دادگستری غم استقلال خود و حاکمیت قانون را دارند در حوزه‌ی عمل همچنان از قوانین تبعیت می‌کنند و حتی قانون بد را تا نسخ نشده محترم می‌شمارند ولی در حوزه‌ی نظر و نقد و انتقاد علمی و امر به معروف و نهی از منکر برای نسخ قوانینی که مغایر با فطرت و منافع ملت ایران است از پای نمی‌افتند که امر به معروف و نهی از منکر از واجبات است. ■

«والسلام»

## میزان تخفیف مجازات حبس در حقوق کیفری ایران

دکتر حسن پورمافرازی (استادیار گروه حقوق دانشگاه اصفهان و وکیل دادگستری)



ماده ی ۲۲ قانون مجازات اسلامی مقرر می دارد: «دادگاه می تواند در صورت احراز جهات مخففه، مجازات تعزیری یا بازدارنده را تخفیف دهد و یا تبدیل به مجازات از نوع دیگری نماید که مناسب تر به حال متهم باشد...»

در خصوص میزان تخفیف تردیدی نیست که تخفیف وقتی محقق می شود که مجازات از حداقل مقرر قانونی کمتر تعیین شود و اگر مثلاً بین حداقل و حداکثر (۶ ماه تا ۲ سال) حداقل یعنی ۶ ماه تعیین گردد، مجازات تخفیف داده نشده است اما پرسش مهم در این خصوص آن است که آیا طبق قوانین و مقررات لازم الاجرای موجود، کفی برای تخفیف وجود دارد یا از این حیث نیز دادگاه ها با توجه به اطلاق خود ماده ی ۲۲ ق.م.ا. محدودیتی نداشته و مثلاً حداقل مجازات را به یک ماه یا حتی یک روز هم می توانند تعیین نمایند.

بدون تردید آن چه از ماده ی ۲۲ ق.م.ا. قابل استنباط است این که دادگاه ها محدودیتی از این حیث ندارند و همه ی انواع مجازات های تعزیری و بازدارنده (حبس، شلاق، جزای نقدی و...) را می توانند به کمترین حد ممکن آن هم تخفیف دهند. مثلاً مجازات جزای نقدی شش میلیون ریال تا هجده میلیون ریال را با عنایت به ماده ی ۲۲، به حتی یک ریال هم تقلیل دهند. یا مجازات شلاق مثلاً ۳۰ تا ۷۴ ضربه را به یک ضربه هم تقلیل دهند و یا مجازات حبس شش ماه تا دو سال را حتی به یک روز هم تقلیل دهند.

در عین حال به نظر می رسد با توجه به قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳، دادگاه ها صرفاً در مورد مجازات حبس محدودیت داشته و نمی توانند مجازات حبس را به کمتر از ۹۱ روز تقلیل دهند. به عبارت دیگر فحوای این ماده و روح حاکم بر آن حکایت از آن دارد که کف تخفیف در مورد مجازات حبس در سیستم حقوقی ما ۹۱ روز حبس است.

بند ۱ و ۲ ماده ی ۳ قانون وصول... مصوب ۱۳۷۳ به شرح ذیل است: ۱- در هر مورد که در قوانین حداکثر مجازات کمتر از ۹۱ روز حبس یا مجازات تعزیری موضوع تخلفات رانندگی می باشد، از این پس به جای حبس یا مجازات تعزیری حکم به جزای نقدی از ۷۰/۰۰۱ ریال تا ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال صادر می شود. ۲- هرگاه حداکثر مجازات بیش از ۹۱ روز حبس و حداقل آن کمتر از این باشد، دادگاه مخیر است که حکم به بیش از سه ماه حبس یا جزای نقدی از ۷۰/۰۰۱ ریال تا ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال بدهد.

به نظر می‌رسد روح حاکم بر این مصوبه حاکی از سیاست کیفری جدید مقنن در مورد مجازات‌های سالب آزادی کوتاه مدت است که آن‌ها را به نفع مجرم و جامعه نمی‌داند. مجرم با این مدت کم، نه تنها اصلاح نخواهد شد، بلکه توالی فاسد دیگر زندان نیز دامن او را می‌گیرد.<sup>۱</sup> جامعه هم از این حیث صرفاً باز تحمل هزینه‌های زندانی کردن افراد را پرداخته و سودی هم (اصلاح مجرم) عائد او نشده است.

بدین ترتیب با توجه به رویکرد جدید مقنن نسبت به مجازات‌های سالب آزادی کوتاه مدت که آن‌ها را مفید نمی‌داند و با این مصوبه تمامی مجازات‌های قانونی کمتر از ۹۱ روز را به نوعی نسخ کرده است، لذا دادگاه‌ها هم نمی‌توانند به استناد تخفیف مجازات حبس، آن را به کمتر از ۹۱ روز تقلیل دهند. بدیهی است چنانچه دادگاهی مجازات حبس، ۹۱ روز و بیشتر را در مورد مجرمی شدید دانسته و او را مستحق ارفاق بیشتری بداند، باید به جای تخفیف مجازات، آن را تبدیل به مجازات از نوع دیگری مثلاً جزای نقدی نماید که مناسب‌تر به حال متهم است.

رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۴۲ مورخ ۷۸/۹/۹ هم هر چند در این خصوص (بحث خاص تخفیف مجازات) صادر نگردیده ولی استدلال مطرح شده در آن به روشنی بیانگر این مطلب است که تعیین مجازات کمتر از ۹۱ روز حبس توسط دادگاه درست نیست. این رأی به شرح ذیل است: «به صراحت بند ۲ ماده‌ی ۳ قانون وصول... در صورتی که حداکثر مجازات بیش از ۹۱ روز حبس و حداقل آن کمتر از این باشد، دادگاه مخیر است که حکم به بیش از سه ماه حبس یا جزای نقدی از ۷۰/۰۰۰/۱ ریال تا ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال بدهد. بنابراین تعیین مجازات حبس کمتر از ۹۱ روز برای متهم مخالف نظر مقنن و روح قانون می‌باشد و چنانچه نظر دادگاه به تعیین مجازات کمتر از مدت مزبور باشد، می‌بایستی حکم به جزای نقدی بدهد...»

اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضائیه هم در نظرات متعدد ابرازی خود بر این مطلب صحه گذاشته است. از جمله در نظریه‌ی شماره‌ی ۷/۱۹۹۵-۷۹/۲/۹ می‌گوید: «مستفاد از ماده‌ی ۳ قانون وصول... آن است که تعیین حبس به کمتر از ۹۱ روز ممنوع است و اگر دادگاه معتقد باشد که ۹۱ روز حبس برای متهم با توجه به اوضاع و احوال و شرایط ارتکاب جرم شدید است و متهم را مستحق تخفیف بداند، باید به استناد ماده‌ی ۲۲ ق.م.ا. آن را به جزای نقدی که مناسب‌تر باشد تبدیل نماید.» همچنین در نظریه‌ی شماره‌ی ۷/۱۰۹۰-۸۰/۱۰/۲۵ می‌گوید: «با توجه به صراحت بند ۲ ماده‌ی ۳ قانون وصول... و با عنایت به رأی وحدت رویه‌ی... شماره‌ی ۶۴۲ مورخ ۷۸/۹/۹ تعیین حبس کمتر از سه ماه به علت تخفیف کیفر نیز توجیه قانونی ندارد.»

علی‌ایحال هر چند با توجه به اطلاق ماده‌ی ۲۲ ق.م.ا. دادگاه‌ها هیچ محدودیتی در اعمال تخفیف انواع مختلف مجازات‌های تعزیری و بازدارنده ندارند، اما به استناد بندهای ۱ و ۲ ماده‌ی ۳ قانون وصول... که حاکی از رویکرد جدید مقنن نسبت به مجازات‌های سالب آزادی کوتاه مدت است که آن را مفید نمی‌داند، دادگاه‌ها صرفاً در مورد مجازات حبس

۱- برای مطالعه‌ی معایب زندان رک: محمد آشوری، جایگزینی‌های زندان یا مجازات‌های بیابین، نشر گرایش،



نمی‌توانند آن را به کمتر از ۹۱ روز تخفیف دهند.<sup>۱</sup> بدیهی است این محدودیت در سایر مجازات‌های تعزیری و بازدارنده از جمله شلاق و جزای نقدی وجود ندارد.

در پایان ذکر دو نکته لازم است: نکته اول آن که مباحث فوق ناظر به حقوق جزای نظامی نیست در حقوق جزای نظامی هم هر چند مقنن بند الف ماده ۳ قانون وصول... را پذیرفته است، اما بند ب آن را نپذیرفته و لذا دادگاه‌های نظامی در حدود مواد ۳ الی ۹ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ می‌توانند حکم به مجازات‌های کمتر از سه ماه حبس هم صادر نمایند و به طریق اولی در مقام تخفیف مجازات هم می‌توانند - در مواردی که به استناد آن قانون (نه قوانین دیگر) حکم به مجازات می‌دهند - مبادرت به این امر می‌نمایند.<sup>۲</sup>

نکته دوم آن که در خصوص مباحث فوق، ممکن است این تصور وجود داشته باشد که در مواردی که حداقل و حداکثر مجازات جرم (هر دو) بیش از ۹۱ روز حبس باشد، مورد از شمول بندهای ۱ و ۲ ماده ۳ قانون وصول... خارج است و لذا دادگاه‌ها در مقام تخفیف کیفر، حق تعیین مجازات به کمتر از ۹۱ روز را دارند. به عنوان مثال چنان چه مجازات جرمی (مثلاً جرم قتل‌های ناشی از تخلفات رانندگی موضوع ماده ۷۱۴ قانون مجازات اسلامی) شش ماه تا سه سال حبس باشد، دادگاه می‌تواند در مقام تخفیف کیفر حتی مرتکب جرم را به دو ماه یا یک ماه حبس هم محکوم کند. به نظر ما این تصور، بنا به آن چه بیان شد، تصور درستی نیست. آری مورد مذکور (حبس‌های دارای حداقل و حداکثر بیش از ۹۱ روز) خارج از شمول این دو بند است، اما حذف حبس کمتر از ۹۱ روز دقیقاً غرض و هدف اصلی این دو

---

۱- با همه ی این احوال در برخی از مصوبات مؤخر خود نسبت به قانون وصول... مثلاً ماده ی ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی (اصلاحی ۸۱/۱۱/۱۰) مبادرت به تعیین مجازات کمتر از ۹۱ روز کرده که جای سؤال دارد. این ماده مقرر می‌دارد: «هریک از مقامات و مأمورین وابسته به نهادها و دستگاه‌های حکومتی که بر خلاف قانون آزادی شخصی افراد ملت را سلب کند یا آنان را از حقوق مقرر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران محروم نماید علاوه بر انفصال از خدمت و محرومیت یک تا پنج سال از مشاغل حکومتی به حبس از دو ماه تا سه سال محکوم خواهد شد.»

این اقدام مقنن از دو جهت قابل بررسی و تأمل است. ۱- این اقدام بیش از هر چیز دیگری نشانه ی آشفتگی در سیاست جنایی تقنینی است و این که متأسفانه مقنن از قوانین مصوب قلبی خود آگاهی ندارد. ۲- ممکن است تصور شود که این ماده ی اصلاحی حداقل در محدوده ی خاص خود، قانون وصول... را تخصیص می‌زند. این تصور درست نیست و این ماده هم هر چند اخیراً اصلاح گردیده است، اما یکی از مواد مجموعه ی قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ بوده و همان طور که خود قانون ۱۳۷۵ هم که پس از قانون وصول... مصوب ۱۳۷۳، به تصویب رسیده بود و ناسخ قانون وصول... به شمار نمی‌آمد و این مطلب از توجه به تبصره ی ماده ی ۷۱۸ قانون مجازات اسلامی به خوبی قابل استنباط است، این ماده اصلاحی هم ناسخ قانون وصول... به شمار نمی‌آید و در واقع یکی از مصادیق بند ۲ ماده ۳ قانون وصول... است و به عبارت دیگر از حیث مجازات حبس، دادگاه بایستی به استناد این بند یا حکم به مجازات بیش از سه ماه حبس یا جزای نقدی از ۷۰/۰۰۱ ریال تا ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال بدهد.

۲- ر.ک.ک. حسن پوریافراتی، نوآوری‌های قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲، دادرسی، ش ۵۰

بند است که در این تصور نادیده گرفته می شود. در واقع حبس دارای حداقل و حداکثر بیش از ۹۱ روز محل بحث ما نیست، محل بحث ما تعیین مجازات توسط دادگاه ها به کمتر از ۹۱ روز است که دقیقاً مصداق این دو بند است و مقنن در این دو بند به دنبال حذف آن ها از نظام کیفری است. برای رد این تصور علاوه بر آن چه بیان شد، چهار دلیل دیگر در مقام توضیح بیان می شود.

**اولاً،** این تصور برخلاف غرض و هدف اصلی مقنن در تدوین بندهای ۱ و ۲ ماده ی ۳ قانون وصول ... است. سوال این است که چرا مقنن به رویکرد حذف مجازات های سالب آزادی کوتاه مدت (کمتر از ۹۱ روز) از نظام کیفری متوسل شده است. پاسخ جز این نیست که از دیدگاه مقنن مجازات های سالب آزادی کوتاه مدت مفید نیست. در واقع مقنن نظریات علمی کیفرشناسان را پذیرفته است که مجازات های سالب آزادی کوتاه مدت رانه به نفع مجرم می دانند و نه به نفع جامعه. با این وصف تعیین مجازات کمتر از ۹۱ روز به هر شکل آن (چه در مقام اصل چه در مقام تخفیف) خلاف غرض مذکور است.

**ثانیاً،** مقنن این نظریات علمی کیفرشناسی را آن چنان قوی یافته که حاضر شده است، با پذیرش آن ها تأثیر و تحول بزرگی در نظام مجازات ها پدید آورد. برای این که تأثیر شگرف این ماده را ملاحظه کنیم کافی است صرفاً در مورد مصداق بند ۲ ماده ی ۳ قانون وصول ... بدانیم که از ۲۳۲ ماده ی قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ (تجزیرات و بازدارنده) بیش از شصت ماده ی آن مصداق این بند به شمار می آیند. به عبارت دیگر بیش از  $\frac{1}{3}$  مواد این قانون تحت تأثیر این تحول قرار گرفته و دادگاه ها نمی توانند در مورد آن ها به مجازات حبس کمتر از ۹۱ روز حکم دهند. به عبارت دیگر به جای مجازات های حبس مقرر در این مواد موظف اند یا حکم به حبس بیش از ۹۱ روز بدهند یا حکم به جزای نقدی از ۷۰/۰۰۱ ریال تا ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال. به نظر ما تعیین مجازات کمتر از ۹۱ روز حبس در مقام تخفیف مجازات، پشت پا زدن به تمامی این تحولات است. لذا در مقام تخفیف مجازات اگر دادگاهی مجرم را مستحق مجازات کمتر از ۹۱ روز حبس می داند باید به جای آن حکم به جزای نقدی مناسب بدهد.

**ثالثاً،** اقتضای منافع جویی و علت یابی آن است که وقتی دادگاه ها در مقام اصل قضیه نتوانند حکم به مجازات کمتر از ۹۱ روز بدهند، در مقام فرع قضیه هم (تخفیف مجازات) به طریق اولی چنین حقی نداشته باشند و اگر مجرم را مستحق مجازات کمتر از ۹۱ روز می دانند باید مجازات او را تبدیل به مجازات مناسب تر (جزای نقدی مناسب) نمایند. به عبارت دیگر وقتی اصل مطلب منسوخ است، فرع مطلب هم به طریق اولی منسوخ است. وقتی قرار است این قبیل حبس ها اساساً در سیستم کیفری عمومی نباشند، به هیچ وجه نایستی در مقام تخفیف هم حضور داشته باشند.

**رابعاً،** به فرض که ابهامی در این خصوص باشد- که به نظر ما نیست- اقتضای اصول تفسیر قوانین کیفری، تفسیر به نفع متهم است. آیا نفع متهم آن است که به کمتر از سه ماه حبس یا حتی دو ماه یا یک ماه محکوم شود یا این که به جای آن محکوم به جزای نقدی از ۷۰/۰۰۱ ریال تا ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال شود؟

## سخنی درباره استقلال وکیل و استقلال کانون وکلاء

کامران پورجوهری (وکیل دادگستری)



هنگامی که لایحه ی قانونی استقلال کانون های وکلاء مصوب ۱۳۳۱ در شرایط خاص پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و شروع دوره ی استبدادی پهلوی دوم به منظور اعطای استقلال نه چندان کامل به کانون های وکلاء دادگستری به تصویب مجدد کمیسیون مشترک مجلسین وقت می رسید شاید با بدبینانه ترین نظر نیز تصور نمی شد که چند دهه بعد نه تنها استقلال کانون های وکلاء دادگستری بلکه ضرورت وجودی آن دچار چالش عمیق گردد.

دلایل منطقی و عقلی لزوم وجود کانون های مستقل به عنوان بک نهاد مدنی متشکل از وکلای دادگستری آن قدر قوی است که اکثریت تلاش هایی که برای حذف و گرفتن استقلال کانون و قرارداد آن به عنوان بخشی از سیستم حکومتی در نقاط مختلف دنیا و در برهه های مختلف تاریخی شگل گرفته بود را خنثی نموده است. تلاش هایی که عمدتاً ناشی از تمایل طبیعی حکومتیان بر نفی هر آن چه بر اقتدار و حاکمیت ایشان خللی وارد نماید، ریشه می گرفت.

بی اثر بودن تلاش های متأثر از کینه های عمیق ناپلئون با نهاد وکالت در اوایل سده ۱۸ میلادی در فرانسه جهت حذف این نهاد و مقابله با کانون های مستقل مثال تاریخی بارزی جهت تأیید آن ادعاست. با این وجود دو قرن بعد و در منطقه ای دیگر دنیا یعنی کشور عزیزمان، تاریخ در حال تکرار شدن است و استقلال کانون های وکلای دادگستری شدیداً به مخاطره افتاده است امری که ضرورت تبیین لزوم وجود کانون های مستقل و دفاع از آن را بیش از پیش طلب می نماید.

امروزه کانون های وکلای دادگستری مستقل نه به عنوان بک نهاد سیاسی و یا حتی صنفی صرف، بلکه به عنوان پایگاه اساسی جهت حق طلبی و تضمینی جهت اجرای قانون و یکی از چرخ های مهم دستگاه عدالت است از این روست که وجود کانون های وکلاء مستقل به عنوان یکی از اساسی ترین معیارها و شاخص ها جهت حاکمیت قانون و گسترش عدالت و آزادی های فردی و اجتماعی در جوامع مترقی بشری تلقی می گردد.

دلایل اثباتی متعددی وجود دارد که این کارکردهای قابل انتظار کانون های وکلاء صرفاً در سایه استقلال آن ها مورد قبول بوده و خواهد بود. آن چه مسلم است آن که شاید نگرش های مغرضانه یا جاهلانه، استقلال کانون های وکلاء را به معنای خودرأیی و بی قانونی و خودکامگی تلقی می نماید اما واقعیت امر بیانگر این امر است که هر چند وکلاء به عنوان حقوق دانان در نقد و بیان معایب قانون برمی آیند اما در مقام اجرای قانون همواره از آن محافظت و پاسداری نموده اند و مسلماً اجتماع ایشان بیش از هر جمع دیگر متکی بر

قانون مداری است. تاریخ به خوبی گواهی می دهد استقلال کانون های وکلاء در کشور هیچ گاه جهت پیشبرد عقاید و اهداف سیاسی اداره کنندگان کانون قرار نگرفته است و کانون ها ضمن تبعیت از قانون اساسی همیشه حافظ و پشتیبان استقلال کشور و حقوق مسلم جامعه بوده اند با این وجود همان گونه که خود وارد بازی های سیاسی نگردیده اند اجازه ی قرار گرفتن در مقاصد سیاسی دیگران را نیز هرگز نداده اند.

توجه لزوم استقلال کانون های وکلاء بدون شناخت از دلایل لزوم استقلال وکلاء دادگستری امکان پذیر نمی باشد. وکیل دادگستری در مقام دفاع از حداقل حقوق موکل باید از تمام قیودی که او را از وظائف قانونی، حرفه ای و اخلاقی خارج می کند، رها شود و این چیزی است که از آن به استقلال وکیل می تواند تعبیر کرد. مسلماً ملاحظاتی چون در نظر گرفتن منافع شخصی، عقاید ایدئولوژیک و سیاسی، مصالح مالی و اقتصادی و... همه و همه از مواردی است که استقلال وکیل در امر دفاع را به مخاطره جدی می اندازد. هر چند که این قیود برخلاف تبادر اولیه صرفاً وابستگی وکیل، دستگاه حکومت و تأثیرپذیری از آن را در بر ندارد اما استقلال وکیل از قوای حاکمه یکی از مهم ترین موارد استقلال وکیل است.

چگونه می توان تصور کرد در حالی که قدرت عمومی در مقام مدعی متهم قرار می گیرد امر دفاع بر عهده ی کسی باشد که خود زیرمجموعه ای از همان قدرت عمومی است آیا به راستی از چنین اختلاطی می توان انتظار داشت که حقوق متهم در یک نظام دادرسی کاملاً عادلانه مورد حمایت قرار گیرد و مسلماً تمام دلایلی که لزوم تفکیک در تعقیب و مجازات را از نهاد دفاع توجیه می کند لزوم تفکیک سازمان های متولی آن ها را نیز اثبات می کند. از طرفی در جایی که نه دستگاه حکومتی مدعی فرد، بلکه فرد مدعی دستگاه حکومتی به دلیل تعدیات و خود سری های مأموران آن باشد آیا می توان انتظار داشت وکیل وابسته به دستگاه حکومت بتواند ضمن حفظ استقلال خود از تمام قیود تأثیر گذارنده بر امر دفاع آزاد باشد.

آیا انتظار از وکیل که حضور و مشارکت اش به عنوان یک امر نظارتی مهم در مراحل مختلف روند دادرسی و اجرای صحیح قانون در دستگاه قضایی تلقی می گردد را می توان از وکیل وابسته به این دستگاه خواست و چنین وکیلی را به عنوان ضامن اجرای صحیح قانون و اعتباربخش به دستگاه قضایی و آراء صادره از آن تلقی کرد.

مسلماً اگر ذره ای تردید در پاسخ مثبت به انتظارات فوق وجود داشته باشد وکلاء غیرمستقل و وابسته به دستگاه حکومتی قویاً مورد تردید قرار می گیرند و بر این اساس توجیه قابل قبول و منطقی جهت وجود کانون های وکلاء مستقل که قادر به حفظ استقلال وکیل باشد را موجب می گردد.

علاوه بر این انتظار کارکردهای دیگری نیز از کانون های وکلاء وجود دارد که جز در سایه ی کانون های وکلاء مستقل امکان پذیر نیست کانون ها به عنوان اجتماعی از وکلاء مستقل باید قادر باشند تا حداکثر حمایت از اعضای خود را در قبال فشارهایی که ایشان به عنوان وکیل مستقل در مقام دفاع متحمل می شوند را داشته باشند و مسلماً اگر این فشارها و ناملایمت ها از جانب حکومتیان باشد، حمایت لازم را تنها از کانون های وکلاء مستقل از دستگاه حکومتی می توان انتظار داشت. مسلماً وکلاء دادگستری به عنوان یکی از اقشار نخبه جامعه، قادر خواهند بود تشکیلات و امور صنفی مرتبط با خود را در سایه ی آشنایی به قوانین



و مقررات و پایبندی به نظم و انضباط و اخلاقی حرفه ای و حتی بدون نیاز به کمک های مالی دولت اداره نمایند و قائل شدن نقش قیم مآبانه برای حکومت جهت اداره امور کانون ها نه تنها کمکی به کار کردهای کانون های و کلاء در دفاع از حق آزادی و عدالت نمی نماید بلکه شائبه ای جدی در اختلال این امر وارد می کند که به هیچ وجه زیننده ی نظام قضایی نیست.

با این وجود به نظر می رسد اگر استقلال و کلاء و کانون های و کلاء را به معنای صرف غیروابستگی به دستگاه حکومتی بگیریم دچار اشتباه فاحشی گردیده ایم. متأسفانه در کنار تمام فشارهای خارجی که از جانب دستگاه های حکومتی به استقلال و کیل و کانون های و کلاء وارد می شود این کانون ها از درون نیز با چالش هایی روبه رو هستند که شدیداً استقلال شان را تحت تأثیر قرار می دهند. شاید این خود انتقادی در شرایطی که بیشترین تلاش ها جهت حذف استقلال کانون ها و حتی از بین بردن موجودیت آن از خارج صورت می پذیرد، پسندیده نباشد اما چشم پوشی از واقعیت های موجود مسلماً لطمات به مراتب سنگین تری به کانون های و کلاء وارد خواهد نمود.

یکی از مهم ترین چالش ها را می توان از رشد بی رویه ی کانون های و کلاء بدون در نظر گرفتن واقعیت های موجود نام برد امری که بعد از قریب دو دهه مدیریت انتصابی دستگاه قضایی بر کانون ها و برای جبران سیاست های غلط اتخاذی آن دوره جهت جلوگیری از ورود تدریجی علاقه مندان به ورود به حرفه ی و کالت و تحت فشار عوامل خارجی و بدون در نظر گرفتن پتانسیل ها و امکانات موجود از بعد اجرای قانون کیفیت اخذ پروانه ... مصوب ۱۳۷۶ شاهد آن بوده ایم. امروزه شاهد حجم کثیر فارغ التحصیلان حقوق مقاضی کار هستیم که با توجه به محدودیت های موجود جهت استخدام در دستگاه های اجرایی و قضایی تنها چشم به ورود عالم و کالت دوخته اند.

این در حالی است که متأسفانه رشد کمی افزایش تعداد دانشگاه های حقوق و دانشجویان بدون توجه به لزوم سطح ارتقاء علمی ایشان تأثیرات منفی بارزی را در روند آموزش ضمن تحصیل ایشان گذاشته است و در این بین کانون های و کلاء با مشکلات اساسی در خصوص روند آموزش های علمی و حرفه ای ایشان روبه رو گردیده اند. مسلماً جبران این خلاء و کمبودها با عوامل دیگر خصوصاً در شرایط پر رقابت کنونی به عنوان یکی از مهم ترین چالش های دستگاه قضایی و نهاد و کالت تلقی می گردد.

در این بین مقایسه تعداد و کلاء در ایران با سایر کشورها و تلاش برای رشد کمی تعداد و کیل بدون در نظر گرفتن فرهنگ عمومی استفاده از و کیل و واقعیت های اقتصادی جامعه، همچنین امکانات پتانسیل های دستگاه قضایی و کانون های و کلاء و خصوصاً نگرش و خواسته های نسل جدید و کالت ضبط آشکاری که باید برای اصلاح آن چاره اندیشی نمود. هر چند که این امر هرگز نباید به م عنای بستن درهای کانون در مقابل خیل مشتاقین مستعد جهت ورود به حرفه ی و کالت گردد.

از طرف دیگر عدم شناخت و کلاء خصوصاً و کلاهی نسل جدید از وظائف قانونی همچنین اصول و قواعد عرفی و اخلاقی حاکم بر حرفه ی و کالت و نظم و دسپرین آن که از طرفی ناشی از اهمال ایشان و از طرف دیگر نارسائی های امر آموزش کانون های و کلاء از



جدیدترین چالش های حاکم بر نهاد وکالت تلقی می گردد. در این بین نقش وکلاء پیشکسوت و البته خوشنام جهت هدایت نسل جوان وکالت بیش از پیش لازم و ضروریست. متأسفانه نهاد وکالت در ایران فاقد یک منشور اخلاقی حرفه ای جهت آشنایی و هدایت وکلاء است که لازم است تدابیری جدی جهت تدوین آن از سوی دست اندرکاران کانون ها اتخاذ می گردد.

امروزه هرچند انتظار یک درآمد معقول و مناسب از وکالت به عنوان یک شغل امری قابل قبول است اما نگاه ما و دیگران به وکالت بدون در نظر گرفتن کارکردهای معنوی و ارزشی این حرفه به هیچ وجه پسندیده نیست. عدم توجه به این نکته ی مهم که هدف تأسیس نهاد وکالت دفاع از عدالت، حق و آزادی و نه کسب درآمد و نیل به امتیازات مادی است صدمه ای اساسی در راه استقلال وکلاء و کانون های وکلاء وارد خواهد نمود.

مسلماً تأثیر تبعیت وکلاء از ملاحظات مادی و اقتصادی در مقام دفاع بر استقلال وکیل اگر اثری بیشتری از دخالت دستگاه حکومتی نداشته باشد، کمتر نخواهد بود.

مهم ترین کارکرد وکالت همکاری با دستگاه قضایی جهت نمایاندن حقیقت و کشف واقع و اجرای صحیح قانون و احقاق حق و برقراری عدالت است و مسلماً وکیل خوب وکیلی است که بیشترین نقش را در این فرایند ایفاء نماید. در حالی که نگاه مادی گرانه به وکالت وکیل خوب را تبدیل به وکیلی می نماید که به هر طریق موفق به پیروی در امر دفاع گردد.

امروزه شاهد آن هستیم که عملاً عده ای تحت عنوان وکیل از نقش اساسی وکالت غافل شده و جهت موفقیت به هر طریق نامشروعی تمسک می جویند مسلماً از این متظاهرين وکالت نمی توان انتظار دفاع متکی بر قانون بر اساس مطالعات علمی و تجارت حرفه ای داشت مسلماً افزایش این عده لطمات جبران ناپذیری را به اساس نهاد وکالت و کمرنگ شدن نقش وکلاء در عدالت قضایی وارد خواهد نمود.

از طرفی متأسفانه امروزه تقابیل های حرفه ای موجود در امر دفاع در میان همکاران وکالتی موانع جدی در راه ایشان و ایجاد رخنه هایی جهت آسیب رسانی به استقلال و موجودیت نهاد وکالت ایجاد کرده است که به هیچ وجه شایسته ی وکلاء دادگستری به عنوان قشری فرهیخته نمی باشد. امروزه بیش از هر زمان دیگری لازم است وکلاء دادگستری در مقام قضاوت در خصوص عملکرد خود کانون های وکلاء برآیند و با اتحاد با یکدیگر و شناخت دقیق از موانع رشد نهاد وکالت در جامعه و استقلال آن و با حمایت همه جانبه و معنوی تدابیر لازم را در جهت خنثی نمودن تمامی فشارهای داخلی و خارجی وارده اتخاذ نمایند. ■

## پیرامون لایحه حمایت خانواده

علی نوریان رئیس شعبه بیستم دادگاه حقوقی اصفهان «ویژد رسیدگی به دعاوی خانواده»

اخیراً از طریق مطبوعات وابسته به قوه قضائیه روزنامه‌ی حمایت و نشریه‌ی ماوی، مطلع می‌شدیم که لایحه‌ی حمایت خانواده توسط معاونت محترم توسعه‌ی قضایی تهیه و پس از تصویب مسؤولان قضایی به دولت سپس به مجلس ارسال می‌شود. با مراجعه به سابقه‌ی تاریخی، ملاحظه می‌کنیم یک بار در سال ۱۳۴۶ و بار دیگر در سال ۱۳۵۳ قانون حمایت خانواده تصویب شده است که در مورد لازم الاجراء بودن قانون سال ۱۳۵۳ اختلاف نظرهایی بین قضات محاکم خانواده وجود دارد. البته بسیاری از مواد قانون مذکور با تصویب ماده‌ی واحده‌ی اصلاح مقررات مربوط به طلاق و قانون تعیین مدت اعتبار گواهی عدم امکان سازش و آئین نامه‌ی اجرای و نیز با تصویب قانون آئین دادرسی مدنی سال ۱۳۷۹ نسخ شده است اما تعدادی از مواد قانون مذکور از جمله مواد ۱ و ۳ و ۷ و ۱۴ و تبصره‌ی ماده‌ی ۱۹ و ماده‌ی ۲۰ قانون مذکور، به وسیله‌ی قضات مورد استفاده قرار گرفته و به آن عمل می‌شود. گرچه گروهی نیز قائل به نسخ کامل قانون مذکور هستند. شاید علت استناد به مواد مذکور، خلاء قانونی در قوانین بعدی و سکوت قانون است که قضات به ناچار در جهت حل مشکلات قضایی مردم و به خصوص خانواده‌ها، به قانون سال ۱۳۵۳ استناد می‌کنند با مطالعه‌ی سرفصل‌های کلی مطروحه در لایحه‌ی حمایت خانواده، امید است بسیاری از نگرانی‌ها و توقعاتی که قضات محاکم خانواده دارند مرتفع شود لیکن اینجانب به دلیل این که با درج مقالات متعددی در این ارتباط که تعدادی قبلاً در نشریه‌ی ماوی و روزنامه‌ی حمایت منتشر شده است و به دلیل اشتغال به کار در دادگاه خانواده، مطالبی را در پیرامون لایحه‌ی مذکور عرضه می‌دارم امیدوارم در تصویب قانون مذکور، مد نظر قرار گیرد تا انشاء... پس از تصویب قانون، مشکلات جدیدی ایجاد نشود.

۱) لزوم قطعی اعلام نمودن آراء محاکم خانواده که با لحاظ رسیدگی دعاوی توسط قضات متعدد که در لایحه‌ی عنوان شده ضرورت دارد البته در سه مورد ۱- طلاق غیرتوافقی ۲- فسخ نکاح و دعاوی راجع به اصل نکاح و طلاق می‌توان آراء صادره را قابل فرجام در دیوان عالی کشور دانست تا نگرانی از بابت اتقان آراء صادره و فرصت تجدیدنظرخواهی نیز مرتفع گردد.

۲) لزوم استثناء نمودن دعاوی خانواده از ماده‌ی ۳ قانون وصول در آمدهای دولت در خصوص پرداخت هزینه‌ی دادرسی، زیرا در وضعیت کنونی، وقت بسیار زیادی از محاکم

خانواده مصروف رسیدگی به دعوی اعسار از پرداخت هزینه ی دادرسی در مرحله ی بدوی، وخواهی و تجدیدنظر می شود. زیرا زوجین عمدتاً و به خصوص بانوان هنگام طرح دعوی از وضعیت اقتصادی مناسبی برخوردار نیستند. لزوم رسیدگی به دعوی اعسار و قابل تجدیدنظر دانستن تصمیم دادگاه در قبول یا رد دعوی اعسار از عوامل مهم اطاله ی دادرسی است. به نظر می رسد می توان یکی از دو راه حل را در نظر گرفت **اول:** تعیین مبلغ مناسب و یکسان به عنوان هزینه ی دادرسی در کلیه ی دعاوی خانواده اعم از مالی و غیرمالی و عدم پذیرش دعوی اعسار از پرداخت مبلغ مذکور، **دوم:** لزوم پرداخت هزینه ی دادرسی در دعوی خانوادگی در مسائل مالی پس از قطعیت رأی و هنگام وصول محکوم به در مرحله ی اجرای احکام که این موضوع ضمن وصول حقوق دولت، محاکم را از رسیدگی به موضوع اعسار، معاف نموده و گام بسیار مؤثری در کاهش اطاله ی دادرسی برداشته می شود.

۳) تأسیس واحدهای اجرای احکام اختصاصی برای محاکم خانواده که با به کارگیری تعدادی نیروی ماهر و متخصص از بین همکاران اداری خواهر نیز انتخاب شوند تا با همکاری مراکز بهزیستی و غیره در امر اجرای احکام خانواده تلاش نمایند. بی شک حضور کارشناسان بهزیستی در مرحله ی اجرای احکام نیز مؤثر خواهد بود.

۴) قابلیت تجدیدنظر در رأی صادره توسط محاکم بدوی در برخی موارد مانند بحث حضانت و ملاقات ضروری است. در بسیاری موارد پس از صدور رأی توسط دادگاه، ممکن است رأی صادره به لحاظ عدم انطباق با وضعیت روحی روانی طفل، باعث ایجاد مشکلاتی برای طفل یا والدین شود لذا اندیشیدن راه کاری در این خصوص به این نحو که در صورت اعلام متخصصین پزشکی قانون یا مراکز تخصصی بهزیستی، دادگاه قادر به تجدیدنظر و تعیین وضعیت گردد بسیار مفید است و از عوارض اجتماعی ناشی از صدور احکام نامناسب خودداری خواهد کرد.

۵) لزوم توجه به وضعیت معیشتی و رفاهی قضات و کارکنان محاکم خانواده نیز می تواند در این لایحه منظور شود. بی شک سختی کار در این محاکم و تراکم کار، باعث تشدید فشارهای روحی بر همکاران می شود لذا در نظر گرفتن امتیازاتی مانند یک گروه حقوقی بالاتر و یا سختی کار و غیره می تواند انگیزه را در قضات و کارکنان محاکم خانواده تقویت نماید. ضمناً اولویت در استفاده از مراکز فرهنگی و تفریحی و زیارتی در جهت تمدد اعصاب و کاهش استرس و غیره می تواند اثرات بسیار مطلوبی داشته باشد.

امید است با تصویب لایحه ی مذکور، مشکلات فعلی محاکم خانواده برطرف گردد. البته مطالب فوق صرفاً با مطالعه ی موارد مندرج در روزنامه ی حیات و نشریه ی ماوی تهیه شده و چنانچه اصل لایحه و مواد قانونی آن برای قضات محاکم خانواده ارسال و از نظرات دیگر همکاران شاغل در این محاکم نیز استفاده شود بسیار مطلوب تر خواهد بود. ■

## راه کارهای کاهش اطاله دادرسی و بهبود روند رسیدگی در دعاوی خانواده

علی نوریان (رئیس شعبه بیستم دادگاه حقوقی اصفهان ویژه رسیدگی به دعاوی خانواده)



در مقدمه ی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است که: «خانواده واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است و فراهم کردن امکانات جهت نیل به این مقصود از وظایف حکومت اسلامی است...» در اصل دهم قانون اساسی نیز آمده است که: «از آن جا که خانواده واحد بنیادی جامعه ی اسلامی است، همه ی قوانین و مقررات و برنامه ریزی های مربوط باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قدامت آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه ی حقوق و اخلاق اسلامی باشد.»

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تاکنون قوانین متعددی در راستای اصل دهم قانون اساسی به تصویب رسیده که عمدتاً در رابطه با نحوه ی رسیدگی به دعاوی خانوادگی و شیوه ی دادرسی است و تغییرات دیگری نیز در بعضی مواد قانون مدنی صورت گرفته است که فعلاً به آن نمی پردازیم. اما آن چه مدنظر است آن است که آیا اهداف مندرج در مقدمه ی قانون اساسی و اصل دهم محقق شده است یا خیر؟ و آیا استواری روابط خانوادگی و تحکیم خانواده برقرار شده یا خیر؟ بی شک همه ی دست اندرکاران مرتبط با مسائل خانواده و به خصوص قضات محاکم خانواده و کارشناسان اداره ی بهزیستی و دیگر متولیان امر، اذعان دارند که اختلافات و دعاوی خانوادگی کماکان روبه افزایش است و آمار فزاینده ی طلاق در کشور، موجبات نگرانی همه ی دلسوزان را فراهم نموده است که صرف نظر از تراکم کار در دادگاه ها، از نظر اقتصادی و اجتماعی مشکلات متعددی ایجاد نموده است. صرف نظر از زندانی شدن تعدادی از جوانان و از انتشار تحصیلکرده و متخصص و عمدتاً قشر جوان جامعه و تحمیل هزینه های گزاف بر بیت المال و هدررفتن انرژی و توان ایشان و افسردگی و صدمات روحی روانی ناشی از اعزام به زندان، اختلاف در بین خویشاوندان زوجین، باعث گسست در جامعه شده و عطوفت و مهربانی به تدریج از جامعه رخت برسته و عمده ی خانواده ها و بستگان حالت کدورت و اختلاف پیدا کرده و خود باعث افزایش دعاوی و ناهنجاری های اجتماعی می شود. به علاوه سرنوشت مبهم و نامعلوم زوجین و به خصوص فرزندان مشترک و رها شدن آنان در جامعه بدون سرپرست و نظارت و تربیت و غیره از آثار زیان بار اختلافات خانوادگی است. در این میان، قوه ی قضائیه به عنوان مرجع رسیدگی به تظلمات و دعاوی، در آخرین حلقه ی این زنجیر، گرچه تلاش دارد تا مشکلات را حل و فصل نمایند و اعضای شورای حل اختلاف، نهاد صلح و سازش و قضات و مشاوران محاکم خانواده در راستای سازش، زحمات زیادی متقبل می شوند اما کمتر این تلاش ها به نتیجه

می‌رسد زیرا اختلافات به تدریج تشدید شده و وقتی پای زوجین به محاکم و مراجع قضایی و انتظامی کشیده می‌شود دیگر تلاش برای سازش بسیار سخت و حتی غیرممکن می‌شود. پیش‌بینی ارجاع امر به داوری نیز تاکنون موفق نبوده و قریب به اتفاق قضات محاکم خانواده اذعان دارند که امروزه، ارجاع امر به داوری، امری تشریفاتی و صوری و خالی از فایده است و عملاً داوران در راستای اهداف طرف خود اقدام و خود را در حد یک وکیل مدافع طرف تصور نموده و شاید نتیجه‌ی امر داوری در روند فعلی محاکم دادگستری، به جز اطاله‌ی دادرسی و طولانی شدن زمان رسیدگی، هیچ فایده‌ی دیگری ندارد. حال سؤال این است که چه باید کرد؟ در وهله‌ی اول، نمایندگان محترم مجلس و به خصوص اعضای کمیسیون قضایی و کمیسیون فرهنگی و خانواده‌ی مجلس باید در راستای شناسایی علل و عوامل مربوطه اقدام نموده و قوانین مناسب و معقول و مشرئم تصویب نمایند تا راه را برای کار در محاکم خانواده برای قضات هموار نمایند.

امروزه ابهام و اختلاف و اشکال در قوانین خانواده به حدی زیاد است که کمتر می‌توان نظر دو قاضی محاکم خانواده را به صورت یکسان و واحد و مشابه در موضوعی به دست آورد. حجم بالای اختلاف نظرها و سئوالات از مراجع مشورتی و فقهی و غیره بیان‌کننده‌ی این مطلب است. لذا ضروری‌ترین و اولین گام، تلاش نمایندگان محترم و قوه‌ی قانون‌گذاری است که در این مقال، سعی داریم تجربه‌ی خود در محاکم خانواده را قلمی نموده و جهت استحضار متولیان امر بیان کنیم تا شاید مورد استفاده قرارگیرد:

- تصویب سریع و توأم با دقت و کار کارشناسی «آیین دادرسی ویژه‌ی محاکم خانواده» که ضروری است در این خصوص از نظرات قضات محاکم خانواده نیز استفاده شود. در این خصوص چند راه کار مدنظر است:

۱- حذف تشریفات زاید و غیرضروری موجود در قانون آیین دادرسی مدنی در دعاوی خانواده

۲- اجباری کردن امر اجرای مهریه و مطالبه‌ی آن در واحدهای اجرایی ادارات ثبت اسناد و املاک و عدم پذیرش دعوی مطالبه مهریه در دادگاه‌ها که این امر باعث می‌شود حجم بسیار زیادی از دعاوی مربوط به اعسار از هزینه‌ی دادرسی در مرحله‌ی بدوی، واخواهی، تجدیدنظر حذف شده و اعمال ماده‌ی ۲ قانون نحوه‌ی اجرای محکومیت‌های مالی و حبس و زندانی شدن بدهکاران مهریه نیز خود به خود منتفی شود.

البته در این راستا ممکن است سؤال شود اگر زوج اموالی نداشته باشد که از طریق اداره‌ی ثبت وصول شود حق زوج ضایع می‌شود؟ در این خصوص پیشنهاد می‌شود در این گونه موارد زوج با اعلام این که قادر به وصول مهریه از طریق اجرای ثبت نیست و اموالی از زوج در دسترس نمی‌باشد از دادگاه تقاضای تقسیط مهریه و الزام زوج به پرداخت اقساط نماید که در این صورت دادگاه می‌تواند مهریه را تقسیط نموده و زوج در صورت عدم پرداخت اقساط، با تحدید اعمال ماده‌ی ۲ و یا بازداشت مواجه و تلاش نماید اقساط را پردازد. البته به شرط این که اقساط متعادل و مناسب تعیین و این امر خود باعث زندانی شدن تعداد زیادی از زوج‌ها نشود ولی به عنوان یک ضمانت اجراء می‌توان، ضمانت اجرای عدم پرداخت اقساط را بازداشت تعیین کرد.

- آراء صادره از دادگاه های خانواده، در بسیاری از موارد باید قطعی باشد در مواردی مانند سپردن حضانت طفل به یکی از زوجین یا تعیین وقت ملاقات و غیره، تجدیدنظرخواهی و طولانی شدن زمان رسیدگی، مشکلات متعددی ایجاد می کند در این خصوص راه کار عملی، تشکیل محاکم خانواده با حضور سه نفر قاضی شبیه محاکم تجدیدنظر است که آراء صادره قطعی بوده و صرفاً می توان احکام صادره در مورد طلاق غیرتوافقی را قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور دانست که این امر باعث خواهد شد زوجین از بلا تکلیفی خارج شده و عملاً پیش بینی مراحل مختلف اعتراض و غیره، از سردرگمی خانواده ی او به خصوص فرزندان جلوگیری نموده و حداقل با تعیین تکلیف قطعی، اعضای خانواده می توانند راه کاری عملی و قطعی برای حل مشکلات خود تعیین نمایند.

- استقرار کارشناسان اداره ی بهزیستی و تعدادی مددکار اجتماعی و روانشناس در معیت مجتمع های قضایی خانواده و محاکم خانواده و استفاده از نظرات کارشناسی و تخصصی ایشان به منظور حل و فصل و سازش و در صورت عدم سازش ارائه ی پیشنهاد به محاکم خانواده در جهت اتخاذ تصمیم پیرامون مواردی مانند حضانت، نفقه، محل ملاقات و زمان ملاقات و غیره.

- حذف تشریفات مربوط به داوری از روند رسیدگی کار در دادگاه و اجباری نمودن اخذ نظریه ی مشاوران اداره ی بهزیستی قبل از طرح دعوی در دادگاه ها و استفاده از نظریه ی داوری در مرجع مذکور، زیرا تجربه نشان می دهد وقتی پرونده ای در مرجع قضایی تشکیل می شود تلاش برای سازش کمتر به نتیجه می رسد و امروزه متأسفانه روند ارجاع امر به داوری در محاکم خانواده عملی بیهوده و بی اثر است می توان با انتقال این موضوع به مراجع شبه قضایی و یا مراجع حمایتی قبل از تشکیل پرونده در دادگستری، به نتایج بهتری دست یافت.

- ارتقاء مادی و معنوی و تهیه ی امکانات دفاعی و ایجاد زمینه های آرامش روحی و روانی برای قضات و کارکنان محاکم خانواده که بی شک حجم گسترده ی آسیب های روحی و روانی ناشی از رسیدگی به این گونه دعاوی، باعث کاهش توان و روحیه ی این افراد شده و ضروری است از نظر مادی و معنوی امکانات مطلوب و گسترده تری برای این عزیزان فراهم شود در این خصوص پیشنهاد عملی ارتقاء یک گروه بالاتر برای قضات و کارکنان این محاکم از سوی همکاران مطرح شده است. ■



## نگاهی به قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع

اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگل ها و مراتع

(مصوب ۱۳۶۷/۶/۲۹)

علی راستی (وکیل دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی)

### مقدمه:

قانون ملی شدن جنگل های کشور در مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۲۷ به تصویب هیأت وزیران رسید. مقررات ماده ی یک این قانون اشعار دارد بر این که عرصه و اعیانی کلیه جنگل ها، مراتع، بیشه های طبیعی و اراضی جنگلی کشور جزء اموال عمومی محسوب و متعلق به دولت است و لو این که قبل از این تاریخ افراد آن را متصرف شده و سند مالکیت گرفته باشند در واقع با تصویب این قانون ضمن انقاع مالکیت خصوصی افراد بر منابع طبیعی کشور حفظ، احیاء و توسعه منابع فوق و بهره برداری از آن ها به عهده ی مرجعی به نام سازمان جنگلیان ایرانی قرار گرفت پس از آن و در مورخ ۱۳۴۶/۵/۳۰ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگل ها و مراتع کشور که مرتبط با قانون مذکور بود و اصلاحاتی هم در سال های ۴۸ و ۴۹ به همراه داشت تصویب گردید این قانون راجع به نحوه ی تشخیص منابع ملی از مستثنیات و همچنین متضمن تعاریف و اصطلاحات مصرح در قانون ملی شدن جنگل ها و مراتع کشور بود به موجب مقررات ماده ی ۵۶ قانون اخیر الذکر تشخیص منابع ملی از مستثنیات موضوع ماده ی ۲ قانون ملی شدن جنگل ها و مراتع با رعایت تعاریف مذکور در آن قانون با وزارت منابع طبیعی بود که ظرف مهلت یک ماه پس از اخطار کتبی یا آگهی به وسیله ی یکی از روزنامه های کثیرالانتشار مرکز و یکی از روزنامه های محلی و سایر وسائل معمول و مناسب محل، اشخاص ذینفع می توانستند به نظر وزارت مزبور اعتراض کرده و اعتراضات خود را با ذکر دلیل و مستندات به مرجع صادر کننده ی آگهی یا محل صدور اخطار به تسلیم دارند برای رسیدگی به اعتراضات وارده کمیسویی مرکب از فرماندار، رئیس دادگاه شهرستان و سرپرست منابع طبیعی محل یا نمایندگان آن ها تشکیل می شد این کمیسیون مکلف بود حداکثر ظرف سه ماه به اعتراضات واصله رسیدگی و اتخاذ تصمیم نماید تصمیم اکثریت اعضای کمیسیون قطعی و در واقع با اعمال کامل مقررات ماده ی ۵۶ قانون مذکور چنانچه تصمیم کمیسیون مبنی بر ملی بودن محل بود کمیسیون به درخواست وزارت منابع طبیعی دستور به رفع تصرفات را صادر می نمود مأمورین انتظامی نیز مکلف به اجرای دستور کمیسیون بودند این روند علی رغم اصلاحاتی که بعضاً در قانون حفاظت و بهره برداری از جنگل ها و مراتع کشور صورت پذیرفت به شیوه ی مذکور ادامه یافت تا این که در سال ۶۷ قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای مقررات ماده ی ۵۶ و در مورخ ۱۳۷۱/۷/۱۲ قانون حفظ و حمایت از منابع طبیعی و ذخایر جنگلی کشور تصویب گردید به موجب مقررات ماده ی ۲ قانون اخیر الذکر: تشخیص منابع ملی و مستثنیات ماده ی ۲ قانون

ملی شدن جنگل‌ها و مراتع با رعایت تعاریف مذکور در قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع به عهده‌ی وزارت جهاد سازندگی (وزارت جهاد کشاورزی) است که شش ماه پس از اخطار کتبی یا آگهی به وسیله‌ی روزنامه‌های کثیرالانتشار مرکز و یکی از روزنامه‌های محلی و سایر وسائل معمول و مناسب محلی، ادارات ثبت موظف‌اند با انقضای مهلت مقرر در صورت نبودن معترض حسب اعلام آن وزارت نسبت به صدور سند مالکیت به نام دولت جمهوری اسلامی ایران اقدام نمایند. به موجب مقررات تبصره‌ی ۱ این قانون معترضین می‌توانند پس از اختار یا آگهی وزارت جهاد سازندگی اعتراضات خود را با ارائه‌ی ادله‌ی مثبت جهت رسیدگی به هیأت مذکور در قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای مقررات ماده‌ی ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع مصوب ۶۷/۶/۲۹ مجلس شورای اسلامی (مستقر در ادارات منابع طبیعی) تسلیم نمایند، صدور سند مالکیت به نام دولت جمهوری اسلامی ایران نیز مانع مراجعه‌ی معترض به هیأت مذکور نخواهد بود.

از آن جایی که عمده‌ی مطالب مورد نظر در این نوشتار راجع به قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای مقررات ماده‌ی ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع مصوب ۱۳۶۷/۶/۲۹ و هیأت مورد اشاره در این قانون است که علاوه بر صلاحیت رسیدگی به اعتراضات اشخاص نسبت به اعمال مقررات ماده‌ی ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع کشور که قبل از سال ۶۷ صورت پذیرفته صلاحیت رسیدگی به اعتراضات اشخاص راجع به نحوه‌ی تشخیص منابع ملی از مستثنیات موضوع مقررات ماده‌ی ۲ قانون حفظ و حمایت از منابع طبیعی و ذخایر جنگلی مصوب ۷۱ را نیز دارد بدو لازم می‌داند به مقررات ماده‌ی واحد مذکور اشاره و سپس به سئوالاتی که با تدقیق در مقررات قانون مزبور مطرح می‌گردد پاسخ داده شود.

#### ۱- مقررات ماده‌ی واحد تعیین تکلیف اراضی اختلافی و هیأت مستقر در آن کمیسیون

به موجب قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای مقررات ماده‌ی ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع «زارعین صاحب اراضی نسقی، مالکین و صاحبان باغات و تأسیسات در خارج از محدوده‌ی قانونی شهرها و حریم روستاها، سازمان‌ها و مؤسسات دولتی که به اجرای مقررات ماده‌ی ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع کشور مصوب ۴۶ و اصلاحیه‌های بعدی آن اعتراض داشته باشند می‌توانند به هیأت مرکب از ۱- مسؤول اداره‌ی کشاورزی (مدیر جهاد کشاورزی) ۲- مسؤول اداره‌ی جنگل‌داری (رئیس اداره‌ی منابع طبیعی) ۳- عضو جهاد سازندگی (کارشناس) ۴- عضو هیأت واگذاری زمین (مسؤول امور اراضی) ۵- یک نفر قاضی دادگستری ۶- برحسب مورد دو نفر از اعضاء شورای اسلامی روستا یا عشایر محل مراجعه نمایند این هیأت با حضور حداقل ۵ نفر از ۷ نفر عضو رسمیت یافته و پس از اعلام نظر کارشناسی هیأت، رأی قاضی که مطابق رأی شماره‌ی ۱۸۹/۷۰-۷۱/۱/۳۰ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری واجد اوصاف و خصوصیات اعتبار رأی مقام قضاء بوده لازم‌الاجرا خواهد بود مگر در موارد سه‌گانه‌ی شرعی مذکور در مواد ۲۸۴ و



۲۸۴ مکرر (آئین دادرسی کیفری سابق) و اما سوالانی که به نظر می رسد پاسخ گویی به آن ها ضروری است عبارت است از:

الف- رسیدگی به اعتراضات اشخاص نسبت به اراضی ملی شده واقع در داخل محدوده ی قانونی شهرها و حریم روستاها در چه مرجعی صورت می پذیرد؟

ب- آیا آراء صادره توسط کمیسیون ماده واحده قطعی است یا این که قابل اعتراض در محاکم قضایی می باشد در صورت مثبت بودن پاسخ نحوه ی رسیدگی به اعتراض و مراحل رسیدگی چگونه است؟

ج- آیا اعتراض به آراء صادره توسط کمیسیون سابق ماده ی ۵۶ و همچنین اعتراض به نظریه ی تشخیص ماده ی ۲ قانون حفظ و حمایت از منابع طبیعی و ذخائر جنگلی در کمیسیون ماده واحده مقید به مهلت خاصی است؟

د- مهلت اعتراض به آراء کمیسیون ماده واحده در مراجع قضایی چگونه می باشد؟

ه- آیا آراء صادره از کمیسیون ماده واحده مؤید مالکیت اشخاص معترض نیز می باشد و آیا در صورت اخذ سند رسمی مالکیت اراضی ملی شده توسط دولت امکان اصلاح یا ابطال آن وجود دارد؟

و- آیا به اسناد عادی نیز می توان به عنوان دلیل و مدرک مالکیت معترض در کمیسیون ماده واحده توجه نمود و آیا اداره ی منابع طبیعی نیز حق اعتراض به آراء سابق الصدور کمیسیون ماده ی ۵۶ را در کمیسیون ماده واحده دارد؟

۲- صلاحیت هیأت تعیین تکلیف اراضی اختلافی در مورد رسیدگی به اعتراضات اشخاص راجع به املاک داخل و خارج از محدوده ی قانونی شهرها و حریم روستاها

مقررات ماده واحده بالصراحه مؤید آن است که هیأت صرفاً صالح به رسیدگی به اعتراضات اشخاص نسبت به اراضی، باغات و تأسیسات خارج از محدوده ی قانونی شهرها و حریم روستاها است و در واقع رسیدگی به اعتراضات اشخاص نسبت به اراضی باغات و تأسیساتی که محل وقوع آن ها داخل در محدوده ی قانونی شهرها و حریم روستا می باشد در صلاحیت کمیسیون ماده واحده نیست از این رو در عمل با نظریات و رویه های متفاوتی رویه رو هستیم عده ای را عقیده بر آن است که با سلب صلاحیت کمیسیون ماده واحده تنها مرجع صالح جهت رسیدگی به اعتراضات اخیرالذکر و با وصف این که دیوان عدالت اداری نیز قانوناً مجاز به رسیدگی به پرونده های مذکور نمی باشد محاکم دادگستری است که به عنوان مرجع رسیدگی به تظلمات عمومی اشخاص می تواند با صلاحیت عام خود به این موضوعات رسیدگی نماید لیکن نکته ای که حائز اهمیت است مقررات تبصره ی ۲ ماده واحده مذکور می باشد که اشعار دارد بر این که دیوان عدالت اداری مکلف است کلیه ی پرونده های موجود در مورد کمیسیون ماده ی ۵۶ قانون جنگل ها و مراتع کشور و اصلاحیه های بعدی آن که مختومه شده است را به کمیسیون موضوع این قانون ارجاع نماید و تبصره ی ۵ همین قانون نیز دلالت دارد بر این که از تاریخ تصویب این قانون کلیه ی قوانین و مقررات و آئین نامه های مغایر لغو و تنها مرجع رسیدگی به شکایات مربوط به اجرای مقررات ماده ی

۵۶ قانون جنگل ها و مراتع و اصلاحیه های آن هیأت موضوع این قانون خواهد بود این امر موجب گردیده در کمیسیون های ماده واحده قاضی محترم کمیسیون با صدور قرار عدم صلاحیت هیأت را در واقع صالح به رسیدگی به اعتراضات اشخاص نسبت به اراضی واقع در محدوده ی قانونی شهرها و حریم روستا نداند از طرفی محاکم نیز در خصوص این گونه اعتراضات رویه ی واحدی نداشته و اکثراً با صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی هیأت و یا بعضاً به دلیل عدم تعیین مرجع ذیصلاح توسط مقنن با صدور قرار عدم استماع دعوی از رسیدگی به این گونه اعتراضات امتناع نمایند مسلماً منظور مقنن از تصویب مقررات ماده واحده مذکور ایجاد فرصت مجددی است برای اشخاص که صرف نظر از محل وقوع ملک آن ها و با وصف عدم صلاحیت دیوان عدالت اداری بتوانند بار دیگر نسبت به آراء کمیسیون ماده ی ۵۶ اعتراض نمایند از این رو اتخاذ تصمیم های متفاوت و بعضاً متعارض محاکم دادگستری و کمیسیون های ماده واحده موجب صدور رأی وحدت رویه موضوع دادنامه ی شماره ی ۲۹-۷۶/۴/۱۴ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری (به نقل از روزنامه ی رسمی شماره ی ۱۵۴۲۱-۷۶/۱۱/۱۱) گردید که اشعار دارد بر این که به حکم تبصره ی ۲ ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ی ۵۶ جنگل ها و مراتع دیوان عدالت اداری مکلف است کلیه ی پرونده های موجود در مورد ماده ی ۵۶ قانون جنگل ها و مراتع کشور و اصلاحیه ی بعدی آن را که مختومه نشده است فارغ از محل وقوع آن ها اعم از داخل یا خارج از محدوده ی شهرها را جهت رسیدگی به کمیسیون موضوع فوق الذکر ارسال نماید و مطابق تبصره ی ۵ ماده واحده قانون مذکور کلیه ی مقررات مغایر از جمله مقررات مربوط به صلاحیت دیوان عدالت اداری در باب رسیدگی به این قبیل اعتراضات نسخ شده و تنها مرجع صالح برای رسیدگی به مطلق اعتراضات به اجرای ماده ی ۵۶ قانون جنگل ها و مراتع هیأت مزبور شناخته شده است اگر چه در عمل باز هم متأسفانه شاهد دوگانگی و صدور آراء متهافت از آن مراجع هستیم.

### ۳- نحوه ی اعتراض به آراء صادره از کمیسیون ماده واحده

اگرچه به صراحت مقررات ماده ی ۹ آئین نامه ی اجرایی قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی رأی قاضی طبق قانون تعیین موارد تجدید نظر در احکام دادگاه ها قابل اعتراض و تجدیدنظرخواهی است لیکن با توجه به مفاد رأی وحدت رویه شماره ۶۰۱-۷۴/۷/۲۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور مبنی بر این که عنوان تجدیدنظر پس از کلمه ی اعتراض از باب تسامح در تعبیر است رسیدگی به شکایت از رأی قاضی ماده واحده رسیدگی به اعتراض می باشد نه تجدیدنظر از این رو طبق رویه ی قضایی موجود و بدون احصاء نمودن موضوع به مراتب سه گانه شرعی اشخاص مجازند که مطلقاً اعتراضات خود را نسبت به آراء کمیسیون ماده واحده در محاکم عمومی و بدون ضرورت رعایت مهلت مطرح نمایند و پس از صدور رأی توسط محاکم عمومی و فرضاً با عدم حصول نتیجه ی مورد نظر وفق مقررات قانون آئین دادرسی مدنی و با رعایت مهلت مقرر مورد اشاره در ماده ی ۳۳۶ قانون مذکور مبادرت به تجدیدنظرخواهی نمایند.

#### ۴- رأی کمیسیون ماده واحده و عدم تأثیر آن در ایجاد مالکیت نسبت به شخص معترض

آراء صادره از کمیسیون ماده واحده به عنوان مرجع رسیدگی کننده به اعتراض اشخاص معترض مؤید اثبات مالکیت آن ها نسبت به املاکی که پس از رسیدگی به اعتراض به عنوان مستثنیات تلفی و از منابع ملی کسر می گردد نیست مؤید این امر منطوق صریح مقررات ماده ی ۱۰ آئین نامه ی اجرایی قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی است که صدور رأی، ابطال یا اصلاح اسناد مالکیت بر مبنای رأی صادره از طرف هیأت را مانع از استماع ادعای اشخاص مدعی حق اعم از حقیقی یا حقوقی در مراجع قضایی ندانسته شکی نیست اظهار نظر هیأت بیشتر پیرامون وجود یا عدم وجود مشخصه های منابع طبیعی در ملک متنازع فیه است اگرچه نمی توان اختیارات هیأت را در خصوص امکان رسیدگی به مدارک ابرازی و دلایل معترض، اخذ سوابق و مدارک در ادارات ذیربط نادیده گرفت لیکن همان طور که مذکور افتاد وظیفه ی اصلی هیأت اظهار نظر پیرامون وجود یا عدم وجود مشخصه های منابع طبیعی در املاک مورد نظر است که با در نظر گرفتن عکس ها و نقشه های هوایی، معاینه ی محل و بررسی اسناد و مدارک مثبت صورت می پذیرد رویه ی عملی نیز مؤید آن است که در آراء صادره هیأت ماده واحده مطلقاً اشاره به مستثنیات اشخاص می گردد ולא غیر البته به نظر می رسد در املاکی که مالکین آن دارای اسناد مالکیت مشاعی بوده با اثبات مفروزالرعیه بودن تصرفات اشخاص که خود حکایت از تقسیم عملی ملک فیمابین شرکاء است بتوان صدور رأی توسط هیأت را له معترض مانع پذیرش و استماع ادعای مالکیت دیگر اشخاص دانست بدیهی است در این صورت مقررات ماده ی ۱۰ آئین نامه ی اجرایی قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی را می توان منصرف از موضوع دانست.

#### ۵- مهلت مراجعه ی اشخاص به کمیسیون ماده واحده

گفته شد به موجب مقررات ماده ی ۲ قانون حفظ و حمایت از منابع طبیعی و ذخایر جنگلی مصوب ۷۱/۷/۱۲ مهلت اعتراض به تشخیص منابع ملی و مستثنیات و مراجعه به کمیسیون ماده واحده از سال ۷۱ به بعد و در واقع نسبت به اراضی که برای اولین بار مورد تشخیص قرار گرفته شش ماه است در صورتی که اعتراض به اجرای مقررات ماده ی ۵۶ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگل ها و مراتع کشور که سابقاً و قبل از سال ۷۱ اعمال گردیده به منظور طرح مجدد موضوع در این کمیسیون مقید به مهلت و زمان معینی نبوده و از زمان تصویب قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی ۶۷/۶/۲۹ تاکنون اشخاص مجاز در طرح اعتراض به اجرای مقررات ماده ی ۵۶ سابق بوده و خواهند بود بی نیاز از بیان است که با ادغام وزارت جهاد کشاورزی و در واقع سازمان جنگل ها و مراتع و آبخیزداری کشور به عنوان زیرمجموعه ای از آن وزارت صورت می پذیرد که مسؤولیت این امر در عمل و در مراکز استان ها به عهده ی ادارات کل منابع طبیعی و در شهرستان ها نیز ادارات منابع طبیعی شهرستان ها می باشد.



#### ۶- اخذ سند مالکیت رسمی اراضی ملی شده توسط دولت

واگذاری اراضی ملی شده توسط دولت به غیر و یا اخذ سند رسمی مالکیت آن اراضی توسط دولت مانع از امکان طرح اعتراض توسط معترضین نمی باشد این امر را مقررات صریح تبصره ی یک ماده ی ۲ قانون حفظ و حمایت از منابع طبیعی و ذخایر جنگلی مورد تأیید قرار داده است مضافاً این که منطقی نمی نماید اخذ سند مالکیت یا واگذاری املاک مذکور را به غیر با وصف غیرقطعی بودن مالکیت دولت و در صورت احراز عدم وجود مشخصه های منابع طبیعی مانع پذیرش اعتراض و مالاً تضييع حقوق حقه اشخاص ذینفع دانست بدیهی است در صورت اخذ سند مالکیت این اراضی توسط دولت اسناد مالکیت به نفع معترض اصلاح و در صورت انجام واگذاری این اراضی به اشخاص و مراجع و یا ارگان های دولتی وفق مقررات و با پرداخت بهاء آن اراضی به شخص ذینفع آن املاک قابل تملک خواهند بود.

#### ۷- معترضین به نحوه ی تشخیص مأمورین

به موجب مقررات ماده ی یک آئین نامه ی اجرایی قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی مالکین به اشخاص اعم از حقیقی یا حقوقی اطلاق می شود که دارای اراضی زراعی یا مستحقات یا سند مالکیت یا گواهی مثبت مشعر بر مالکیت بوده و یا موافق احکام قطعی صادره از محاکم قضایی مالکیت آنان در تاریخ تصویب قانون ملی شدن جنگل های کشور محقق باشد در عمل ادارات منابع طبیعی نیز به عنوان شخص حقوقی نسبت به اجرای مقررات ماده ی ۵۶ و آراء صادره اعتراض می نمایند و خواستار افزایش منابع ملی با کسر میزان مستثنیات اشخاص می شود بدیهی است در این که اشخاص حقوقی نیز همچون اشخاص حقیقی محق در اعتراض به نحوه ی تشخیص و آراء کمیسیون ماده ی ۵۶ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگل ها و مراتع کشور می باشند با توجه به عبارت صریح سازمان های دولتی مورد اشاره در متن مقررات ماده واحده مورد بحث و عبارت معترض در قانون حفظ و حمایت از منابع طبیعی و ذخایر جنگلی تردیدی نیست اما از آن جایی که در بدو امر تشخیص منابع ملی از مستثنیات اشخاص به عهده ی مأمورین تشخیص آن مراجع بوده پذیرش اعتراض ادارات منابع طبیعی به عنوان اشخاص حقوقی نسبت به تشخیص سابق خود در جهت مخدوش نمودن اقدامات قبلی و مالاً افزایش میزان منابع ملی با کسر میزان مستثنیات اشخاص به نظر از منطبق حقوقی برخوردار نبوده و نمی بایست این امر صرف نظر از رویه ی عملی موجود مورد حمایت قرار گیرد.

#### ۸- میزان اعتبار اسناد عادی در کمیسیون ماده واحده

درخصوص پذیرش اسناد عادی به عنوان دلیل مالکیت معترض نیز اگر به مقررات آئین نامه اجرایی قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی عنایت گردد ملاحظه می نمایم معنن سند عادی را به عنوان مستند مالکیت مؤثر در مقام ندانسته لیکن از آن جایی که وفق مقررات ماده ی

۱۲۸۴ قانون مدنی و در تعریف سند آمده هر نوشته که در مقام دعوی یا دفاع قابل استناد باشد سند است و به استناد مقررات ماده ی ۱۲۸۶ قانون مدنی نیز سند می تواند بر دو نوع باشد رسمی و عادی به نظر می رسد مقنن می بایست اسناد عادی را نیز مورد پذیرش قرار می داد تا هدف اصلی در ایجاد فرصت رسیدگی مجدد به اعتراض اشخاص فراهم گردد از این رو اختلاف در عقاید و رویه ها موجب صدور رأی وحدت رویه ی شماره ی ۸۷۶/۷۵ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری گردیده است که تا حدودی این ایراد را برطرف می نماید با این توضیح که رأی مذکور اشعار دارد بر این که پذیرش اسناد عادی مبنی بر نقل و انتقال اراضی و املاک ثبت شده بدون تنفیذ و تأیید آن ها توسط مراجع قانونی صلاحیت دار به شرح ماده ی ۴۸ قانون ثبت جواز قانونی ندارد که مفاد این رأی حداقل مفید این معنی است که با تنفیذ و تأیید این اسناد امکان استناد به اسناد عادی نیز در کمیسیون ماده واحده وجود دارد اگرچه به نظر می رسد در صورت تنفیذ این گونه اسناد توسط محاکم قضایی پذیرش اسناد نه به اعتبار عادی بودن آن ها است بلکه به اعتبار صدور رأی از محاکم قضایی است که در قانون مورد اشاره به شرح مطالب قبلی بالصراحه به عنوان یکی از ادله ی مالکیت معترض قید گردیده است.

#### نتیجه گیری

از آن جایی که طبق اصل ۴۵ قانون اساسی انفال و ثروت های عمومی از قبیل زمین های موات، دریاچه ها، کوه ها، جنگل ها، بیسه های طبیعی، مراتع و ... در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه مورد استفاده و بهره برداری قرارگیرد وظیفه ی صیانت از منابع طبیعی نیز به عنوان انفال و عرصه هایی که به صورت طبیعی بوده و دست بشر در احیای آن نقشی نداشته به عهده ی سازمان جنگل ها و مراتع و آبخیزداری کشور است البته مبرهن گردید، عرصه هایی که توسط مردم تبدیل و یا در قالب باغ- مزرعه، تأسیسات و خانه های مسکونی و نا قبل از قانون ملی شدن جنگل ها و مراتع کشور (۱۳۴۱/۱۰/۲۷) مورد تصرف و بهره برداری قرار گرفته نیز به عنوان املاک تملک شده مردم متعلق به آن ها بوده و مورد احترام و حمایت قانونی است مضافاً گفته شد با تصویب مقررات ماده واحده تعیین تکلیف اراضی اختلافی اجازه ی بررسی مجدد به تشخیص قطعی کمیسیون ماده ی ۵۶ و همچنین رسیدگی به اعتراضات وارده در اجرای مقررات ماده ی ۲ قانون حفظ و حمایت منابع طبیعی و ذخایر جنگلی به هیأت تعیین تکلیف اراضی اختلافی مستقر در آن قانون واگذار گردید و آن چه بیش از همه در مقررات قانون مذکور و آئین نامه ی اجرایی آن دیده می شود مبهم بودن مقررات در خصوص نحوه ی اعتراض، میزان اعتبار اسناد و صلاحیت آن هیأت است که شایسته است به صورت صریح نسبت به رفع این ابهامات اقدام شود تا افراد ذیحق با اطلاع دقیق بتوانند از حقوق حقه ی خود دفاع نمایند و با تفسیرها و برداشت های ناروا و گوناگون نیز تعرضی نسبت به انفال و مشترکات عمومی جامعه نپذیرد. ■

## مرور زمان در مجازات های تعزیری

دکتر حسین همت کار (وکیل دادگستری)



**مقدمه:** به دنبال اختلاف نظرهایی که در دهه های ۶۰ و ۷۰ بر سر مشروعیت یا عدم مشروعیت مرور زمان پدید آمد، قانون گذار نهایتاً در ماده ی ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مرور زمان را با رعایت قیودی پذیرفت و حتی برخلاف قواعد عمومی مرور زمان، شروع به تعقیب را قاطع آن ندانست. ماده ی مذکور نوع مجازات را ملاک و معیار مشمول مرور زمان تعیین نمود و اعلام کرد جرائمی که مجازات قانونی آن ها از نوع بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی باشد مشمول مقررات مرور زمان می شوند. هرچند مجازات های بازدارنده در ماده ی ۱۷ قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۵ تعریف شده اند و علی القاعده نباید در مورد جرائم مشمول مرور زمان اختلافی حاصل گردد لیکن رابطه ی بین مجازات های بازدارنده و اقدامات تأمینی و تربیتی از یک طرف و جرائم تعزیری از طرف دیگر روشن نیست و معلوم نبودن این رابطه و حدود و ثغور هر یک باعث شده اند که در مورد حصول مرور زمان در جرائمی نظیر کلاهبرداری، ارتشاء، جعل و سوءاستفاده از سند مجعول، رباخواری و به طور کلی جرائم موضوع کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی تحت عنوان «تعزیرات و مجازات های بازدارنده» اختلاف نظر حاصل شود؛ بالاخص که قانون گذار در بخش یاد شده بدون تفکیک، مصادیق جرائم مشمول تعزیر و مشمول مجازات بازدارنده را در کنار هم آورده است. دراین مقاله ضمن بیان دیدگاه های مختلف، با ارائه ی ضابطه ی قانونی تمیز جرائم تعزیری از بازدارنده در خصوص چند جرم کلاهبرداری، ارتشاء، اختلاس و رباخواری از حیث حصول مرور زمان تعیین تکلیف خواهد شد.

۱- **دیدگاه نخست:** گروهی معتقدند که جرائم کلاهبرداری، اختلاس، ارتشاء و به طور کلی جرائم موضوع کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی جملگی مجازات های بازدارنده هستند و مشمول مقررات مرور زمان می شوند. استدلال این گروه آن است که مجازات های تعزیری مذکور همگی به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع وضع شده اند و اصطلاحاً تعزیرات حکومتی هستند. اداره ی حقوقی دادگستری در نظریه های شماره ی ۷/۹۸۰۶ مورخ ۷۹/۱/۱۰، ۷۹/۱/۱۰، ۷/۱۰۴۲۷ مورخ ۸۲/۱۲/۱۹ و ۷/۲۴۳۰ مورخ ۸۳/۳/۳۰ گرایش خود را به این نظر اعلام داشته و صراحتاً طی نظریه های یاد شده اظهار داشته است که مجازات های مقرر در

قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری و جعل و استفاده از سند مجعول و موارد مشابه از نوع مجازات های بازدارنده بوده و ممکن است مشمول مرور زمان گردند. بدین ترتیب از نظر این گروه تعزیرات شرعی که مشمول مرور زمان نمی شوند محدود به مواردی خاص از جمله مواردی که اجرای حد شرعاً ثابت نمی شود می باشد که این موارد در مواد ۶۸، ۱۲۳، ۱۴۷ و ... قانون مجازات اسلامی پیش بینی شده و برای آن مجازات تعزیری (غالباً کمتر از حد) تعیین شده است. به عبارت دیگر تعزیرات شرعی مطابق این دیدگاه منحصر به مواردی است که در شرع جرم بودن عمل محرز بوده و علاوه بر آن نوع مجازات از حیث شلاق، حبس و ... نیز در شرع تعیین شده لیکن میزان مجازات آن ها بنا به صلاحدید و نظر حاکم است. بدین ترتیب جرائمی که سابقه ی شرعی نداشته (نظیر جرائم مربوط به قاچاق کالا و ارز، جرائم مواد مخدر یا جرائم مربوط به آلوده سازی محیط زیست و تهدید علیه بهداشت عمومی و ...) و یا این که دارای سابقه ی شرعی هستند لیکن نوع مجازات آن ها در شرع تعیین نشده است (نظیر جعل و استفاده از سند مجعول و کلاهبرداری و ...) مجازات های بازدارنده نام دارند که از طرف حکومت برای حفظ نظم وضع شده اند و با گذشت زمانی نسبتاً طولانی اجرای مجازات تأثیر اجتماعی و فلسفه ی وضع خود را از دست می دهد.

۲- دیدگاه دوم: با تحلیل مبانی فقهی و قانونی موضوع و تفکیک مجازات های تعزیری از مجازات های بازدارنده به نظر می رسد در پاسخ به سوال مورد بحث باید بین تعزیرات شرعی و مجازات های بازدارنده قائل به تفکیک شویم. از نظر فقهای عظام تعزیر مجازاتی است که در ازاء ارتکاب جرائم کیفری به مرتکب تحمیل می شود مشروط بر این که برای آن جرم در شرع حدی تعیین نشده باشد (تحریرالوسیة- جلد دوم- ص ۴۷۷). از کلام ایشان ظاهر می گردد که باب تعزیرات محدود و منحصر به شلاق مادون حد نبوده و تمامی مجازات ها از قبیل حبس و جزای نقدی و سایر مجازات ها را شامل می گردد (ر.ک قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی تألیف رضا شکری و قادر سیروس- ص ۴۵).

بنابراین از دیدگاه فقهی در جرائم تعزیری کافی است که مجازات جرم در شرع تعیین نشده و تعیین نوع و میزان مجازات به حاکم محول شده باشد با این وصف باید گفت وجه تمایز تعزیرات شرعی و مجازات های بازدارنده در تعیین شرعی نوع مجازات در جرائم تعزیری و عدم تعیین آن در جرائم بازدارنده نیست و باید ملاک های دیگری برای تمیز آن دو به کار برد کما این که قانون گذار نیز در ماده ی ۱۶ قانون مجازات اسلامی و در تعریف تعزیر از قول مشهور پیروی کرده و مقرر داشته است «تعزیر تأدیب و یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و به نظر حاکم واگذار شده است...» مطابق تبصره ی ۱ ماده ی ۲ قانون آئین دادرسی کیفری نیز تعزیرات شرعی عبارت است از «مجازات های که در شرع مقدس اسلام برای ارتکاب فعل حرام یا ترک واجب بدون تعیین نوع و مقدار مجازات مقرر گردیده است» از طرف دیگر برابر ماده ی ۱۷ قانون مجازات اسلامی نیز مجازات بازدارنده «تأدیب یا عقوبتی است که از طرف حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع در قبال تخلف از مقررات و نظامات حکومتی تعیین می گردد از قبیل حبس، جزای نقدی، تعطیلی محل کسب و ...»

نتیجه این که هم در مجازات های تعزیری و هم در مجازات های بازدارنده نوع مجازات و میزان آن مشخص نبوده و به نظر حاکم واگذار شده است تا بر طبق صلاحدید عمل نماید لیکن وجه افتراق آن دو در این است که در جرائم تعزیری اصل شناسایی عمل به عنوان جرم یا گناه کیبیره توسط شرع صورت گرفته و تعزیر آن در شرع سابقه دارد در حالی که در جرائم و مجازات های بازدارنده اصل شناسایی عمل به عنوان یک فعل مجرمانه ناشی از اراده ی حکومت و جهت حفظ نظم و رعایت مصلحت صورت گرفته است بنابراین رابطه ی منطقی بین تعزیر و مجازات بازدارنده رابطه ی عموم و خصوص مطلق است (نظریه ی مشورتی ۷/۸۰۱۳ - ۷۸/۱۱/۳) بدین توضیح که همه ی مجازات های بازدارنده تعزیری هستند اما همه ی مجازات های تعزیری از نوع بازدارنده نیست بدین ترتیب تعزیرات به دو دسته تعزیرات شرعی موضوع تبصره ی ۱ ماده ی ۲ قانون آئین دادرسی کیفری و تعزیرات حکومتی تقسیم می شوند و فقط دسته ی اخیر که مجازات آن ها مجازات بازدارنده نام گرفته است مشمول مرور زمان می شوند. لیکن آن دسته از گناهان کیبیره ای که از جانب شارع مقدس علاوه بر عقوبت اخروی مستوجب مجازات دنیوی نیز شناخته شده و اصل جرم بودن آن ها در شرع ثابت است ولی نوع و میزان مجازات آن ها تعیین نشده عنوان تعزیرات به معنای اخص را به خود می گیرند و مشمول مقررات مرور زمان می گردند.

با توجه به معیار فوق تا آن جا که بررسی گردید جرم کلاهبرداری در صور مختلف خود در فقه تحت عنوان «احتیال» یعنی به کارگیری حیل و تقلب به منظور جلب منفعت، مستوجب تعزیر و عقوبت شناخته شده است به این جهت که متضمن اکل مال به باطل بوده و به عنوان یک فعل حرام مستوجب تعزیر است؛ در نتیجه به واسطه ی وجود سابقه ی شرعی تعزیر، جرم مذکور مشمول مقررات مرور زمان موضوع ماده ی ۱۷۳ نبوده و اندیشه های قضایی نیز در حال حاضر به این عقیده گرایش دارد (مجموعه نشست های قضایی - جلد ۱۷ پاسخ سوال ۹۵) جرائم ارتشاء، اختلاس و رباخواری نیز در فقه حرام، ممنوع و مستوجب کیفر تعزیر شناخته شده اند و بدین جهت مشمول مقررات مرور زمان نیستند.

نتیجه این که برای تفکیک و تمیز جرائم مشمول مرور زمان از غیر آن باید به سابقه ی فقهی جرم مورد نظر مراجعه نمود چنانچه عمل مورد نظر در فقه به عنوان گناه مستحق تعزیر شناخته نشد و صرفاً وصف مجرمانه ی آن زائیده ی اراده ی حکومت ها به منظور حفظ نظم و مصلحت جامعه باشد مجازات بازدارنده بوده و مشمول مرور زمان است. ■



## در حاشیه نامه وکلای دادگستری شیراز

فرهاد جعفری



### جناب آقای تقی خانی، با سلام و احترام

موجب کمال خوشوقتی و نشانه‌ی آزادگی و آزادمنشی حضرتعالی و همکاران شما در خبرنامه‌ی کانون وکلای اصفهان است که انتشار چنین یادداشتی در آن خبرنامه را پیشنهاد می‌دهید.

امیدوارم درج این نوشته، موجبات آن را فراهم آورد که وکلای محترم دادگستری کشور، لااقل کمی درباره‌ی تکلیف ملی و میهنی خود در خصوص ایجاد یک سیر حقوقی برای منتقدان وضعیت موجود به فکر فرو روند و از خود بیرسند:

«چرا در اغلب کشورهای دنیا (اعم از جهان سومی و جهان اولی) رهبران عالی آن کشورها از میان این صنف برخاسته اند اما هرگز یک حرکت آزادی خواهانه ملی در این کشور، رهبری و پیشاهنگی یک حقوق دان را به خاطر نمی‌آورد؟!»

پیشاهنگی و رهبری جنبش‌های اصلاح طلبانه نه فقط تکلیف، بلکه حق حقوق دانان است (نه روزنامه‌نگارانی چون گنجی و دیگران) چون به سبب تسلط خود بر موازین حقوقی آن را به بی‌راهه نمی‌برند، آن را با سرعت معقولی پیش می‌برند و آن را در چارچوبه‌هایی از حرکات قانونی به سرانجام می‌رسانند.

تمام کسوروت من از جامعه‌ی وکلای کشور از تنزه طلبی آشکار آنان در این زمینه ناشی می‌شود که آنان نه به تکلیف خود عمل کردند و نه از حق خود در این زمینه بهره بردند و اجازه دادند جنبش دموکراسی خواهی ایران به دست افراط پیشگانی چون روزنامه‌نگاران که بنا به اقتضای شغل خود بی‌پروا و محبوبیت طلب اند اداره شود.

من البته پیش از آن که یک دانش آموخته‌ی حقوق باشم، یک روزنامه‌نگارم. اما به سبب تعلق و وابستگی به هردو گروه است که طبیعت و اقتضای هر کدام را می‌شناسم و از این که حقوق دانان کشورم پیشاهنگ دموکراسی خواهی مسالمت آمیز نبودند و نیستند افسوس خورده و می‌خورم. اما افسوس ام بیشتر از این ناحیه است که نهاد مدنی کانون وکلای، نه فقط از حق و تکلیف خود در رهبری افکار عمومی آزادی خواهان سود نمی‌برد، بلکه با بسته نگاه داشتن حوزه‌ی کاری اش از طریق آزمون ورودی، حتی نگهداشت جوان و تازه شود و حقوق دانان جوان وارد این معرکه شوند و به تکلیف خود عمل کنند.

هم چنان که در نوشته‌ام نیز یادآور شده‌ام: این هرگز تفاوتی با کاری که شورای نگهبان می‌کند ندارد. و از جامعه‌ی ای استبداد زده، چندان بعید نیست که «نهاد مدنی» اش هم همان کاری را بکند که «نهاد دولتی» اش می‌کند!

ضمن تشکر از پیشنهاد حضرتعالی، اجازه می‌خواهم که ویرایش تازه‌ی ای از آن یادداشت را ظرف همین امروز و فردا برای تان ارسال کنم تا چنان چه مناسب می‌بینید نسخه‌ی تازه را استفاده نمایید.

در نهایت احترام و ادب: فرهاد جعفری

## «نویت آخر» به شما رسید چون «در آخر صف» ایستاده بودید. ما را از کودتا علیه نهاد مدنی نترسانید!

(۱) «آن چه بنا می شود، اغلب به سازنده اش شباهت دارد» و روح آن که بنا می کند، در گوشه گوشه ی بنا متجلی ست.  
گویا که کانون و کلای دادگستری ایران، این دیرپاترین نهاد مثلاً مدنی ایرانی! معماری جز مصدق السلطنه نداشته است. پس خوی اشرافی و طبقاتی اش، تنزه طلبی و هراس دیربای این طبقه از امتزاج با طبقه ی متوسط، بدیهی ست که در کالبد این بنیاد نیز به جا مانده باشد.  
گرچه دریفا که کمتر خوبی از او، از «عمل به تکلیف اجتماعی آدمی» در ساخته ی دست اش، مشاهده شده یا می شود!

(۲) این است که:

همین که از دانشکده ی پزشکی با بیرون نهد، پزشک هستید و می توانید طبابت کنید. همین که تحصیلات مهندسی را به پایان می رسانید، مهندس خوانده می شوید و می توانید بنایی بسازید (شک ندارم که بنیاد سازمان نظام پزشکی و نظام مهندسی را انسان هایی از طبقه ی متوسط پی ریخته اند، هر چند که نمی شناسم شان)، اما صرف این که دانشنامه ی حقوق دست تان باشد، گواه آن نیست که می توانید وکالت کنید! بلکه باید در یک «آزمون ورودی» برای «تعیین صلاحیت علمی» شرکت کنید تا آن گاه که از پس آزمون کتبی و سپس اختیار سربلند بیرون آمدید، «وکیل» نامیده شوید و اجازه یباید تا به این «حرفه ی مقدس» مشغول شوید!

چرا!

چون حرفه ی وکالت حرفه ی مقدسی ست و با «جان و مال و عرض و آبرو و ناموس انسان ها» سروکار دارد و سزا نیست که هر «حقوق خوانده ی از گرد راه رسیده» و «تعیین صلاحیت نشده» ای بتواند به این کسوت مقدس درآید! (گویا که پزشک و مهندس و دبیر و رفتگر و پرستار و دیگر حرفه ها هر یک به توبه خود به طریقی با جان و مال و عرض و آبرو و ناموس شهروندان یک سره بیگانه و بی ارتباط اند!).

(۳) شباهت استدلال کانون وکلای کشور (یک نهاد مثلاً مدنی!) در پذیرفتن قاعده ی «بازار آزاد» را، با استدلال یک نهاد دیگر (یک نهاد دولتی) در لزوم «تأیید صلاحیت انتخاب شوندگان» مقایسه کنید تا دریابید که «انحصارطلبی»، تنها یک خصیصه ی مربوط به نهادهای دولتی نیست. تا باور کنید که «توسعه ی جامعه مدنی، کمتر ربطی به انتخابی بودن یا انتصابی بودن، دولتی بودن یا غیردولتی بودن نهادهایش دارد بلکه بیش از هر چیز به «تربیت دموکراتیک» مان و «آمادگی مان برای پذیرش ملاک «شایسته سالاری» و معیار «حق انتخاب بازار» مربوط است.

۴) به عنوان یک «لیبرال دموکرات خداپاور» نسبتی با «مارکس فیلسوف» ندارم، اما شیفته و شیدای «مارکس جامعه شناس» ام. آن گاه که در مناسبات انسانی، به این حکم دست می یابد که:

«هر معلولی، ناشی از یک علت اقتصادی ست». یا به تعبیری دیگر: «در زیر هر کاسه‌ی انحصاری، نیم کاسه‌ی منافع اقتصادی منحصرکنندگان نهفته است. و بهمان می گوید: اگر یک وقت کانون وکلای دادگستری ایران بهتان گفت "حرفه‌ی وکالت حرفه‌ی مقدسی ست و من برای حفظ این تقدس و رعایت شأن والای آن است که امتحان ورودی گذاشته ام. چون جان و مال و ناموس و آبروی آدمیان در دست وکیل است و نمی شود آن را به «هرکس» سپرد. فقط سالی صد و بیست سی تا کارآموز می پذیرم که شصت تایی شان هم در آزمون اختبار پذیرفته نمی شوند"، بهشان بخدمتو بدان که حکایت، حکایت هر «طبقه‌ی حاکم» است که نمی خواهد «قدرت و ثروت و فرصت» را میان افراد بیشتری توزیع کند و می خواهد «بازار گرم»ش را از دسترس «اغیار» دور نگه دارد!

تقدس و خطیر بودن و این حرف ها، جملگی بهانه است. وگرنه این حرفه، از جنبه‌ی تقدس و خطیر بودن اش هیچ تمایزی با بیشتر حرفه‌های دیگر ندارد!

۵) آن که به دلیل ترس از «شایسته‌سالاری» و «ترس از شکست در رقابت منصفانه»، «مکانیزم بازار» را نمی پذیرد و هر دم بندی بر بندهای تنیده بر یک پیکره می افزاید تا از «افزایش حق انتخاب» انتخاب کنندگان «بکاهد» یا آن را «در یک حد معین ثابت نگهدارد»، بسیار طبیعی ست که در «دوران گسترش طبقه‌ی متوسط» و در دوران گذار از «اشراف‌سالاری» به «مردم‌سالاری»، خود را با شکل‌گیری «آلترناتیوی ترسناک و متشکل از مردمان طبقه متوسط» و «آماده‌ی قبضه کردن بازار» مواجه ببیند که با خوی اشرافیت نیز بیگانه است. چه این نهاد «کانون وکلای کشور یا شیراز باشد وجه یک نهاد حکومتی مثل مجلس هفتم که اگر خودش «فوق دکترای اخترشناسی» داشت، لابد شرط نمایندگی را همان می گذاشت: فوق دکترای اخترشناسی!

۶) آقایان وکلای شیراز و تهران و تبریز و مشهد و اصفهان و سایر نقاط!

بی پرده بگویم:

نگرانی شما، نه از «به خطر افتادن حقوق و آزادی‌های شهروندان» است و نه از «دولتی شدن وکالت». نه نگران جیون شدن و دولتی شدن وکلاء در دفاع از حقوق شهروندان اید و نه از «به خطر افتادن استقلال کانون می رسید!» تمام وحشت شما از «به خطر افتادن بازار گرم و پررونق دعاوی حقوقی و کیفری» در نتیجه‌ی «ورود تازه واردانی از طبقه‌ی متوسط به جمع عالی‌مقامان و طبقه‌ی اشراف است!» (که اکنون با کاهش تعرفه‌ها و جدیت حکومت در اخذ مالیات‌ها، به نحوی مضاعف در حال تهدید شدن است.)

سال‌ها به حکم میدان داری خود در «نهاد مدنی کانون وکلاء» و ندیدن کمی بیش از نوک بینی تان، مانع رخ دادن چنین اتفاق مبارکی شدید و به دست خود درها را نگشودید تا هم چنان در «حوزه‌ای انحصاری» حکومت کنید. تا آن که «یک نهاد دولتی» به هر دلیل (و از جمله برای کسب محبوبیت از طریق پاسخگویی به نیاز رو به تزاید اشتغال که جای تحلیل اش این جا نیست) درها را به سمت این بازار اندکی گشود.

به حکم آن که یک «حقوق خوانده»ام و به حکم آن که «فرزند یک وکیل دادگستری» هستم (توضیح این که: نه وکیل کانون وکلایم و نه وکیل صدوهشتادوهفتی!) از همه ی آثار و برخی نبعات ناخوشایند تصمیم آن نهاد دولتی آگاهم. اما به این رغم، ورود نسل تازه ای از دانش آموختگان حقوق به جامعه حقوقی کشور را (از طریق اعمال ماده ی ۱۸۷) رخداد مبارکی به شمار می آورم. بلکه شما را درباره ی اشتباهات کنیرتان به خود آورد.

خوی اشرافی و «انحصار طلبی طبقاتی» شما، از طریق پیوستن جمع کثیری از شهروندان طبقه ی متوسط به این حوزه ی صنفی خوشبختانه در حال اضمحلال و نیز «سینگین سنی» جامعه ی حقوقی کشور (و به تبع آن، تنزه طلبی سیاسی اجتماعی اش) در حال کاهش و از پی این امتزاج، نخستین نشانه های دلیری و بی باکی جامعه ی حقوقی کشور در حال نمودار شدن است.

این نشانه را خود در نامه ی دردمندانه ی تان (!) گواهی کردید:

«... امروز می بینیم که دو نفر از وکلای محترم و شرافتمند ماده ی ۱۸۷، آقایان امید بهروزی و مصطفی دانشجو که به سوگند و کالتی خود پای بند بوده و از موکلین خودشان در برابر دستگاه های دولتی دفاع نموده اند، همراه موکلین خود محکوم شده و پیش از قطعی شدن حکم، مرکز امور مشاوران قوه ی قضائیه که بایستی مدافع وکلای خود و پشتیبان آنان باشد کاسه ی از آش داغ تر شده و پیشاپیش پروانه ی وکالت آقایان امید بهروزی و مصطفی دانشجو را معلق نموده اند...»

#### ۷) آقایان و خانم ها!

- به حکم اریستوکراسی حاکم بر نهاد مثلاً مدنی تان!
- به حکم منفعت طلبی تان در «حفظ شرایط انحصار» و نپذیرفتن «مکانیزم بازار» و «رفابت منصفانه» در حوزه ی کاری تان!
- به حکم تنزه طلبی شماست بار شما و نهاد مثلاً مدنی تان در برابر ناراستی ها و نادرستی ها!
- به حکم عدم دفاع حقوقی از «شهروندان منتقد» در سطحی کافی و متناسب با پرنسپ های وکالت در عمل به تکالیف اجتماعی تان!
- به دلیل عدم دفاع حقوقی مناسب، حتی از معدود اعضای مسؤول و شریف صنف خود!
- و به حکم منفعت طلبی های همیشه صنفی تان و کمتر اجتماعی تان!
- اگر بیش از این ها در تمد مایلیده شوید، چندان بی وجه نخواهد بود!

#### ۸) وکلای محترم!

دم خروس از زیر لحاف تان پیدا است!

آن جا که می نویسید و می گذرید که:

«... نمودارلان به کار خود ادامه دادند و حرکت های بعدی یکی بعد از دیگری انجام گردید. مانند: تغییر تعرفه های حق الوکاله بدون هماهنگی با کانون وکلاء، طرح تغییر قانون وکالت و طرح ادغام کانون وکلاء و تشکیلات ۱۸۷ و...»

به به!

یکصد و هشتاد و شش امضاء، از یکصد و هشتاد و شش وکیل دلیر و شجاع دادگستری از جامعه ی حقوقی کشور!

«دموکراسی خواهی ایرانی»، هرگز به خاطر نمی آورد که حتی «در کم خطرترین و کم هزینه ترین لحظات» اش، بیابیه ای محافظه کارانه با امضای «همجده ممیز شش دهم

درصد وکیل دادگستری» را مشاهده کرده باشد تا چه رسد به «یکصد و هشتاد و شش» امضاء!

اما همین که نوبت به «تعرفه های وکالت» یا «طرح ادغام کانون وکلاء و تشکیلات ۱۸۷» می رسد، به هر کجا که سر می زنی، نامه ی دردمندانه ی وکلای محترم و فریاد "وا اسفانی شان بر استقلال نهاد مدنی" و «نقص عضو فرشته ی عدالت» و «تیغ تیز تهدید و ناامنی بر گردن و کلاء» و «به صلیب کشیده شدن عدالت» مشاهده می شود!

۹) وکلای محترم!

نوشته اید: «... اثرات این کجروی ها و کودتاهای کوچک بر علیه حوزه ها و نهادهای مدنی در کوتاه مدت و بلند مدت دامن گیر جامعه خواهد شد...»  
ظاهرا تاکنون در غار کهف تشریف داشته اید و به نظر، اکنون که آب در خوابگاه خودتان افتاده است، یعنی «همین چند دقیقه ی بیش» از خواب بیدار شده اید!  
واقعیت این است که: «کاهش تعرفه های شما» یا «افزایش مالیات» و «میزان تدبیرایی که باطل می کنید»، کمترین ربطی به خطراتی که اساس و بنیاد جامعه ی ما را تهدید می کند ندارد.

عالی جنابان، عالی منصبان!

به دارالوکاله های مجلل تان برگردید و سعی کنید از طریق افزودن بر دانش حقوقی تان، تازه واردهای طبقه ی متوسط (صد و هشتاد و هفتی ها) را متزوی و بازارتان را بیمه کنید و از طریق پرداخت به موقع مالیات درآمدهای هنگفت تان، شهروندان درستکاری برای کشورتان باشید اگر نمی خواهید بنا به پرنسیپ و الزامات حرفه ای که اختیار کرده اید، سهمی از بار سنگین دموکراسی خواهی را بر دوش بکشید!  
نه این که تلاش کنید مسائل صنفی تان را «مسأله ای ملی و میهنی» جلوه دهید و ما را از «کودتا علیه حوزه ها و نهادهای مدنی» بترسانید!

از کدام کودتا و از کدام «نهاد مدنی باقیمانده ی پس از خود» حرف می زنید؟! شما آخرین اش هستید و اگر «نوبت آخر» به شما رسید، فقط از آن رو بود که خودبینانه و منفعت طلبانه «در آخر صاف» ایستاده بودید!  
دست کم، من یکی که باور نمی کنم حتی برای لحظه ای و به قدر یک هزارم وکلای بنگلادشی یا هندی یا پاکستانی، نگران «زخمی شدن پال فرشته عدالت» باشید!

۱۰) وکلای محترم!

می پذیرم که از دست دادن یک بازار داغ و بزرگ از تقاضا، با عرضه کننده ی اندک، سخت و دردناک است. اما از من می شنوید: شما نیز چون «آن دیگران»، باید که آرام آرام خود را برای یک «فضای رقابتی مبتنی بر شایستگی» و نه «شرایط انحصار ناشی از موانع متعدد ساختگی» آماده کنید.

۱۱) برای این که بدانید:

نه در حوزه ی کاری شما و نه در هیچ حوزه ی دیگری، «حفظ شرایط انحصار» و کمک به تداوم آن، «مسأله» و «تکلیف» یک «خواه دموکراسی» نیست. پس تا وقتی درها را بسته نگه می دارید، منتظر حمایت ما نباشید. ■

## مشاوره حقوقی تلفنی

محمد رضا محمدی جرفویه ای



### مژده مژده

خبرنامه ی کانون در راستای رسالتی که بر دوش خود می بندارد اقدام به ایجاد مرکز مشاوره ی تلفنی برای خوانندگان عزیز نموده است. لذا آن دسته از خوانندگان که سوال یا مشکل حقوقی دارند می توانند با شماره تلفن خبرنامه تماس گرفته و از مشورت رایگان این خبرنامه بهره مند شوند. لازم به ذکر است که برای استفاده ی سایر خوانندگان متن مکالمات صورت گرفته در هر شماره در این صفحه درج می گردد.

### پرویز کلاغی از؟

س: من یک کیلو سیب از مغازه خریده ام حالا که آمده ام یکی از سیب ها را بخورم، می بینم وسط سیب یک کرم وجود دارد. حال خواستم ببرسم می توانم از فروشنده شکایت کیفری کنم؟

مشاور: شما کرم را کامل دیدید یا نصفه؟

- خوشبختانه کامل بود.

مشاور: اگر موقعی که متوجه شده بودید کرم نصفه بود جای نگرانی داشت و می توانستید به خاطر عرضه ی مواد غذایی فاسد از فروشنده شکایت کنید ولی حالا فقط می توانید با استفاده از خیار عیب دعوای حقوقی مطرح کنید.

- متشکرم.

\*\*\*

## امیرعباس پنهان از آشکارمحلّه

س: من دبیر ادبیات هستم و شعر هم می گویم. چند روز پیش در مقاله ای به اصطلاح عقد منجز و معلق برخورددم. خواستم بینم معنی این دو اصطلاح چیست؟ مشاور: عقد منجز آن است که تأثیر آن بر حسب انشاء موقوف به امر دیگری نباشد والا معلق خواهد بود.

- ببخشید، من که چیزی نفهمیدم. می شود مثال بزنید.

مشاور: اشکالی ندارد از شعر نمونه بیاورم؟

- اتفاقاً با مثال شعری بهتر می فهمم.

مشاور: حافظ در شعر زیر عقد معلق را به تصویر کشیده است.

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

و در این شعر عقد منجز را:

سه بوسه کز دولبت کرده ای وظیفه من

اگر ادا نکنی قرض دار من باشی

- متشکرم.

\*\*\*

## یکی از مسافرین اتوبوس خط ۱۱

س (باصدای بغض کرده و حالتی بسیار اندوهگین که مشاور را هم به گریه واداشت): سلام من الان داخل اتوبوس با یکی بحثم شد. او به طرف من حمله کرد و به جان من افتاده و الان پای چشمم کبود است و یکی دو تا از دکمه های پیراهنم هم کنده شده و هنوز صورتم از ضربه ی سیلی او سرخ است، خواستم بینم به کجا شکایت این ظالم را بکنم؟

مشاور (در حالی که سعی می کند بغض خود را فرو ببرد): متأسفانه بعضی ها خیلی وحشی هستند و سر هیچ و پوچ به جان مردم می افتند. اتفاقاً موارد زیادی داریم که این درگیری های خیابانی باعث وقوع قتل شده است. حالا هم شما باید سریعاً شکایتی مبنی بر ایراد ضرب و جرح تنظیم نموده و به دادسرا مراجعه کنید. اصلاً مشخصاتش را بگویید تا تلفنی نحوه ی تنظیم شکایت را برای شما بگویم.

- موهای فر فری با صورتی تقریباً سیاه چرده ...

مشاور: نه منظورم این مشخصات نیست که؟

- هان! ببخشید. سلواز و کاپشن مشکی، کفش های قهوه ای و پیراهنی ...



مشاور: نه پدر جان! منظورم نام و نام خانوادگی اوست.  
- من متأسفانه او را نمی شناسم.  
مشاور: او را تعقیب نکردید ببینید کجا می رود؟  
- نه، او را نمی شناسم.  
مشاور: پس متأسفم کاری از دست ما بر نمی آید.  
- ترا به خدا کمکم کنید. من آدم مظلوم و بدبختی هستم.  
مشاور: بروید، مشخصات او را پیدا کنید. بعد دوباره زنگ بزنید. حالا هم یک نفر پشت خط است، اگر اجازه بدهید، من تماس را قطع کنم.  
- نه صبر کنید. حالا یادم آمد گوشش را کنده ام و داخل جیبم است. این مشخصه ی خوبی است؟  
بوق- بوق- بوق.....

\*\*\*

### علی اکبر جو فروش از محله پایین

س: من خیلی دلم می خواهد مانند پدرم وکیل بزرگ و مشهوری شوم. خواستم ببینم باید در چه رشته ای ادامه تحصیل دهم؟  
مشاور: شما باید در رشته ی حقوق و یا الهیات گرایش فقه و حقوق اسلامی دارای مدرک کارشناسی باشید تا بتوانید در آزمون ورودی وکالت شرکت کنید. ببخشید فرمودید پدرتان وکیل بزرگ و مشهوری است می شود او را معرفی کنید.  
- پدرم آقای غضنفر جو فروش هستند.  
مشاور: ببخشید ایشان وکیل هستند؟  
- خیر. ایشان در کار آزاد هستند.  
مشاور: شما گفتید وکیل بزرگ و مشهوری هستند؟  
- خیر عرض کردم مثل پدرم آرزو داشتم وکیل بزرگ و مشهوری شوم. آخر پدرم هم در جوانی همین آرزو را داشته که متأسفانه نتوانسته به آرزویش برسد.

\*\*\*

### عباس رایانه ساز از اصفهان

س: ببخشید! من تا حالا چند بار با دادگاه سروکار داشته ام و آراء مختلفی هم به نفع یا ضرر من صادر شده است. در انتهای رأی گاهی نوشته می شود رئیس شعبه ی



فلان دادگاه و گاهی هم دادرس شعبه ی فلان. خواستم ببینم فرق این ها چیست و این دو سمت چه ارتباطی با شعبه دارند؟  
مشاور: از نظر اداری و قضائی سمت رئیس دادگاه بالاتر است و دادرس در غیاب رئیس و یا در کنار او فعالیت می کند. و از نظر ارتباط و وابستگی رئیس و دادرس به شعبه تفاوت ایشان در مایه های ارتباط افراد مجرد و متأهل است به خانواده.  
- متشکرم!

\*\*\*

### حسن جوادی از کرمان

س: سلام! خواستم ببینم اهلیت استیفا و تمتع چیست؟  
مشاور: صلاحیت شخص برای دارا شدن حق را اهلیت تمتع و صلاحیت شخص را برای به کار بردن حقی که دارا شده است اهلیت استیفا گویند.  
- ببخشید اگر ممکن است یک مثال بزنید.  
مشاور: هر مرد با توجه به مقررات فعلی چند همسر می تواند اختیار کند؟  
- چهار همسر ولی در عمل بیش از یکی را نمی تواند به همسری بپذیرد.  
مشاور: احسن! حق هر مرد برای دارا شدن چهار همسر را اهلیت تمتع و این که هر مرد بیش از یک همسر نمی تواند اختیار کند را اهلیت استیفا گویند.  
- متشکرم.

\*\*\*

### خانم ر-ج از م

س: ببخشید خواستم ببینم فرق نکاح و طلاق در چیست؟  
مشاور: نکاح اولش رمانتیک و لذت بخش است ولی طلاق آخرش.

\*\*\*

### الف- خ از جلسه خواستگاری.

س: من الان در جلسه ی خواستگاری هستم و می خواهند ۱۳۸۵ سکه طلا از من به عنوان مهر بگیرند در حالی که من یک کارگر ساده بیشتر نیستم و ماهیانه به سختی دویست هزار تومان درآمد دارم.  
مشاور: خوب وضعیت مالی و درآمد خود را به خانواده ی عروس خانم بگویید.

